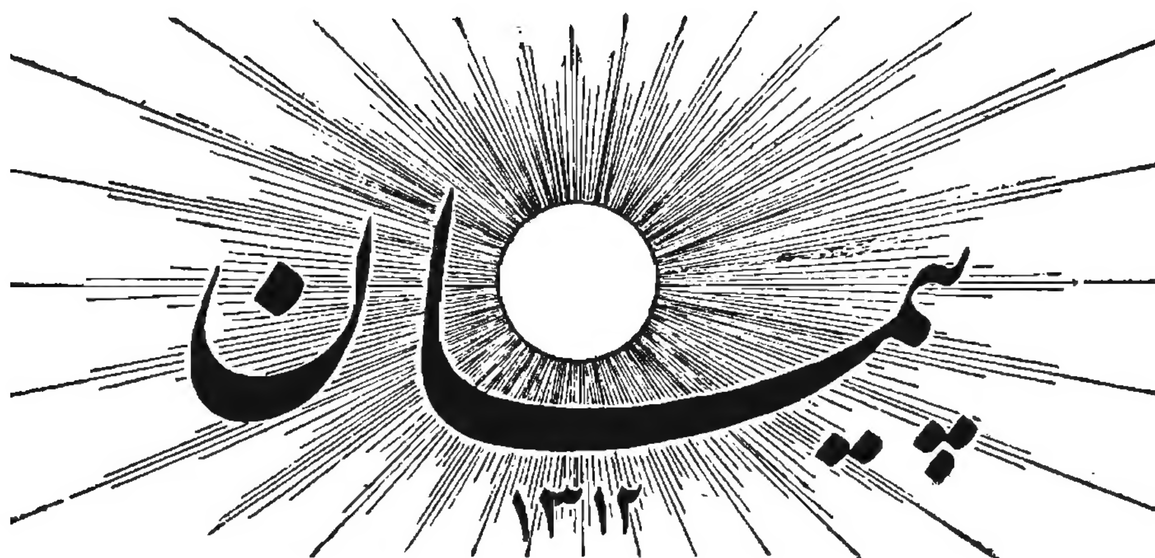


پیمان سال هفتم

شماره هشتم



سال هفتم اردیبهشت ماه ۱۳۲۱ شماره هشتم



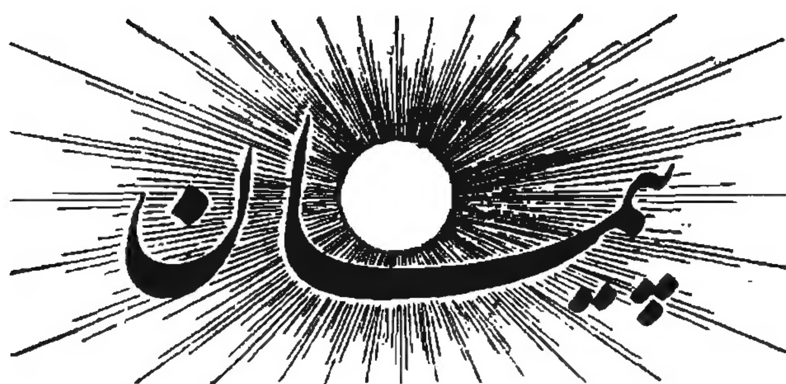
دارنده

کسروی تبریزی

فهرست آنچه دراین شماره بچاپ رسیده

درخواست

از صفحه ٥٠٥ تاصفحه ٥١٢ در شماره بالای صفحه ها غلطی رخ داده و درهمه دررقم مأت بجای «٥» «١» آورده شده (مثلا بجای ٥٠٥ رقم ١٠٥ آورده شده) از خوانندگان خواستاریم هر کس نسخه خودرا درست گرداند .



سال هفتم	اردیبهشت ماه ۱۳۲۱	شماره هشتم

ما در بند نام نمی باشیم

کسانی میگویند : شما دعوی پیغمبری می کنید . می گویم : بارها پاسخ اینرا داده‌ام . شما بسیار میخواهید که دستاویزی پیدا کنید وبیدردانه بچخش وهایهوی پردازید. ولی مارا از آن سودی نتواندبود .

شما بگویید پیغمبری چیست ؟ ! . . اگر آنست که فرشته از آسمان آیدو باخدا همواره پرسش و پاسخ رود وپرده ازمیانه برخیزد من ازچنین چیزی ناآگاهم . چنین کاری نبوده ونخواهد بود .

من میگویم : باین راه باخواست خدا و براهنمایی او برخاستم واینست یکسخنی بناراست نگفته‌ام و گامی بهوس برنداشته‌ام. میگویم: این راه یگانه راهیست که مردمانرا برستگاری تواند رسانید . این راه خداست. اینست آنچه‌من میگویم . شماباین هرنامی میخواهید بدهید. ما دربند آن نمی باشیم .



فهرستی از گمراهیها

گفته ایم از این شماره بسخنان دیگری پردازیم و تا باینجا که رسیده‌ایم چند گام دیگری برداریم. برای این کار می باید نخست آنچه را که تا کنون گفته ایم کوتاه گردانیده یکبار دیگر از دیدهٔ خوانندگان بگذرانیم و بروی آنها سخنان دیگری آغاز کنیم .

ما درفش دین افراشته‌ایم و این کوششهای ما بنام دین میباشد . چنانکه گفته ایم دین راه زندگانیست ، برای آنست که بآدمیان راه زندگی نماید و هر آنچه برای رستگاری و خوشی درمی باید بآنان یاد دهد .

از اینرو دین باید از یکسو راستیها را روشن گرداند و راه رستگاری‌را نشان دهد و از یکسو باکجیها نبرد کند و مردمان را از گمراهی برهاند . این دو کار باهم توأم است ، ولی یکی نیست . نبردبا گمراهیها بزرگتروارجدارترمیباشد. بویژه دراین زمان که گمراهیها فزون‌تر وریشه‌دارتر وگمراهان گردنکش‌تر وپافشارترمیباشند. اینست دراینجا نخست از گمراهیها سخن میرانیم وفهرست‌وار میشماریم :

۱) نخستین گمراهی در زمینه معنی‌دینست . امروز در جهان دستگاههای بسیاری بنام دین برپاست‌وهرآیینه بیش ازصد هزار کس بنام کشیش وملاوحاخام ومبلغ ومرشد وبونزودیگر ازاینگونه سرمی افرازند وازاین‌راه نان‌میخورند. اینان خودرا پیشوایان‌دین‌میشمارندو عنوانهای شگفتی بروی خود میدارند . آن یکی دررم خود را جانشین پسر خدا (عیسی) میخواند . این‌یکی درلندن خودرا پرده‌خدا (مظهر) مینامد . آن درحیفا ولی امر است . این در کرمان ستون چهارم (رکن رابع) است . علمای‌شیعی هریکی خودرا جانشین امام میشمارد . مرشد هادرهر کجا خودرا قطب‌میخوانند . این‌نامها هر کدام عنوان شگفت دیگری میباشد .

اینان همگی دعوی پیشوایی دینی می‌دارند ولی هیچیکی‌معنی درست دین را نمیدانند. اینان دین را بیك معنایی میشناسند که آن خودبیدینیست .

شما اگر امروز از یك کشیش مسیحی یا از یك مجتهد شیعی بپرسید : «دین چیست و بهر چیست ؟..» پاسخ درستی نخواهید شنید ولی‌اگر کردار و گفتارشان‌را بسنجیدآنان‌دین‌این‌رامی گویند که هر کسی از آدمیان بیك خدایی باور دارد ، و یك پیغمبریرا از موسی و عیسی ومحمد بپذیرد ، وبقدیسانی ویا امامانی در زیردست آن پیغمبر گردن گزارد، وآنگاه‌پاس آنهادارد ونامهاشان‌اززبان‌نیندازد، ودر کنار زندگانی بیکرشته کارهایی بهمین نام بپردازد : بخدا نماز گزارد ، به پیغمبر وامامان «صلوات» و «سلام» بفرستد ، و بزیارت گنبدها شان برود. اینان را بر گزیدهٔ خدادانند وبرای‌آسایش درجهان آینده‌همیشه

دست بدامن ایشان باشد.

اینست معنایی که کشیشان مسیحی و ملایان شیعی بدین میدهند. دیگران نیز جز همین معنی یا معنایی نزدیك بآن نمی شناسند . ولی این ازچند رو نادرست است : نخست ایشان کسانی را باخدا دریك رده نشانده ودین را یکدستگاهی برای بزرگ گردانیدن آنان میشمارند. اگر نیك اندیشیدا ین گمراهان نادان خدارا یك فرمانروای خود کامه وهوسبازی شناخته وبرایش یکدرباری پدیدآورده اند، این دین آنان جز یکرشته « تشریفات درباری» نیست .

ما می گوییم: همینها خود بیدینیست . دین برای اینست که آدمیان گرفتار چنین نادانیهایی نگردند . این از خدا ناشناسیست که شما آفریدگانی را باخدا در یك رده شمارید . ازخدا ناشناسیست که برای خدا پیرامونیان وهمدستانی پندارید .

دوم ایشان دین را باورهاو کردارهایی در کناره زندگانی می گردانند. ما میگوییم : دین شناختن معنی جهان وزندگانیست . ولی آنان دین را یکچیزی بیرون از زندگانی و کار های آن می شناسند . اینست جدایی میانه آن با زندگانی می اندازند و در بیشتر کیشها پرداختن بزندگانی را بادین ناساز گارمیشناسند. این نادانی دیگری از آنانست .

این چیزیکه آنان میگویند ازمعنی درست دین بسیار دوراست ودرنتیجه نیز ازهم جدا میباشند . مثلا بگفته آنان اگر کسی بازبان خدا وپیغمبر و امامان را پذیرفت و ببرخی کار هایی ازنماز وروزه و زیارت ومانند اینها پرداخت دین داراست. ولی ما میگوییم: کسی با این چیزهادین دارنگردد. دیندار کسیست که معنی درست جهان وزندگانی

را بفهمد ، ومعنی آدمیگری وجدایی را که میانهٔ آن باچهار پایانست بداند ، وبایك آیین بخردانه بزید ، وخود نیکوکار وستوده خو باشد. از آنسوی یك نتیجه بزرگ دین بیکراه در آمدن مرد مانست ، و اینست یك‌دین دار باید گذشته از آنکه خود راستیهارا شناخته بکوشد دیگرانرا نیز آشنا گرداند. اینست‌ماميگوييم: باید دین را در کارهای توده و در حال آنها جست.

نیز آنان همه بزرگی را به پیغمبر وامامان داده اند. بگفته آنان پیغمبر وامام آفریدگان ویژه وبرگزیده‌ای بوده‌اند و دین برای شناخته شدن آنانست. ماميگوييم: راستی جز از اینست. یك چیز بزرگی که هست خدا وخواست خداست. اینجهان را خدایی هست‌و اوچنین‌خواسته که برای‌مردمان بهنگامهای‌نیاز راهنمایانی برانگیزد وآنانرا برستگاری رساند ، وبرای این خواست خود هر زمان یکی را بر گزیده و بکوشش وا داشته و در نتیجه این کوشش جایگاهی باو داده.

یکبار دیگر این داستانرا نوشته ام : کلومبوس چون آمریکا را پیدا کرداسپانیائیان‌دسته دسته بآنجا کوچیدند. درهمه‌جا بمردم بومی سخت میگرفتند و برای ربودن داراکشان آنانرا میکشتند. روزی یکی از بزرگان ایشانرا دستگیر کرده و بهانه هایی باو گرفته می خواستند باشکنجه بکشند وبسوزانند. بهنگامیکه آنان آتش وافزار شکنجه بسیج میکردند وآن بومی بدبخت بایکحال آرامی مرگ را می‌بیوسید یك پاپاس اسپانیایی که برای‌رواج‌دادن بدین مسیح بآمریکا شتافته بود فرصت‌یافته به‌پیش‌او آمد وباوی‌بسخن پرداخته چنین گفت:

تو که باشکنجه‌وسختی از اینجهان خواهی‌رفت باری بهتراست بمسیح «ایمان» آوری‌تا درآنجهان دربهشت باشی. پرسید : بهشت کجاست ؟.. پاپاس بهشت‌را برایش معنی کرد.

بیچاره چون دلش از دست اسپانیائیها پر از درد و گله می بود پرسید : آیا ازاینان هم درآنجا خواهند بود ؟ کشیش گفت : هر کسی که بمسیح « ایمان » دارد هر که باشد ببهشت خواهد رفت . از پس خشمناك ودلسوخته بود پاسخ داد: درجایی که اینان باشند من‌آرزوی رفتن بآنجا ندارم .

این داستان چون‌سخن‌راروشن‌میگرداننددراینجا یاد کردم. ببینید این کشیش‌دین‌را چه می‌پنداشته ؟ . . همان شناختن یك مسیح(مسیح پنداری) ، و پذیرفتن او به پسری خدا ، و « غسل تعمید » یافتن را دین می پنداشته و از آن امریکائی میخواسته . اسپانیائیهارا با آن ستمگریها و زشتکاریها دین دار میشناخته و آرزو میکرده که آن امریکایی نیز دیندار گردد . ولی‌اگرما معنی درست‌دین رابگیریم آن اسپانیائیان دین نمیداشته اند . گذشته از آنکه بت پرست و گمراه بوده اند این‌رفتار هاشان با دین سازش نداشته .آن کشیش‌اگر ازمعنی دین آگاه بودی بایستی نخست بهمشهریان خود پردازد و آنان را به دین‌آورد.

از آنسوی این بداند که یك کسیکه پس ازپنجاه یاشصت سال در دم مرگست با او گفتگوی دین سودی ندارد . زیـرا دین دستور زندگانی‌اینجهانست. کسیکه زندگانی این جهانیش بپایان آمده چه جایی برای دین داری او بازمانده ؟!.. از این گذشته دین گفتن باز بان

نیست.یك کسی باید بفهمد وبیندیشد وباور کند واز روی‌بیگمانی بآن گراید . تو گویی دین « اسم شب » بوده که کسی بـا زبان یاد گیرد و بگوید و در گذرد .

این گمراهی بزرگتر ازپرستش لات وهبلست وزیانهایش بیشتر از آن میباشد . چه زیانی بدتر از این که مردمان را بایك چیز های بیهوده‌ای آلوده گردانیده از دین وزندگانی بی بهره میسازند ؟!.

۲) دومین گمراهی در زمینه آنجهانست . آن دین بیهوده بیپا را بمردمان یادداده چنین‌میگویند که درآن‌جهان بپاداش‌این باورها و بمزدکارهای بیهوده‌ای که بنام نیایش (عبادت) کرده میشود به بهشت خواهید رفت، و یکروز رستاخیزی ستوده چنین میگویند که در آن روز موسی یا مسیح یا پیغمبر اسلام و اماما ن بمیانجیگر ی خوا هند پرداخت و پیروان خود را به بهشت خواهند رسانید .

اینها پندارهای بسیار عامیانه و خنکیست . بویژه ا گر داستان تلقینی که‌مسلمانان بمردگان‌میدهند و همچنان افسانه‌های‌لواءالحمد و پل‌صراط وترازو ومانندا‌ینهارابیادآوریدخواهیدیدچه‌رسواییست. اینها پندارهای‌بیپای عامیانه ایست که‌از هزارها سال در میان‌مردمان بوده ورنك برنك‌در کیشهاجا گرفته. یك جستار بزرگی راباا‌ین‌افسانه های بیخردانه آلوده گردانیده اند .

این یك جستار بزرگیست که آدمی تنها تن وجان‌ستروانیست ودرویك گوهر دیگری بنام روان میباشد ، واینست مرگ آدمی که ازکار افتادن تن وجان مادیست دلیل نابودی او نمیباشد . چه آنروان باز میماند ودرجهان دیگری زندگی میکند .

این یك پایه‌ای ازدین میباشد ودراینجا هماورد آن فلسفه‌های کهن ونواست که همگی ازچنان‌روانی در کالبدآدمی ناآگاهند و آن رانمیپذیرند. همچنین‌درزمان‌مادانشهای‌طبیعی ازآن‌ناآگاهی‌مینمایند و خوانندگان اگر بیاد میدارند مادر این باره سخنان استوار بسیاری نوشته‌ایم و روانرا با دلیل روشن گردانیده ایم .

این یك فیروزی ازدینست که چنین رازی را دریافته ولی فلسفه ودانش ازآن ناآگاه مانده‌اند . چنین‌جستار بزرگیرا باآن افسانه‌های عامیانه خنك آلوده گردانیده‌اند .

خوب ای بیخردان ، داستان دین آموختن بمردگان (تلقین) برای چیست ؟!. مگر خدا ازحال مردمان آگاه نیست که منکر ونکیر را بپرسیدن وآزمودن بفرستد ؟! مگر دستگاه یك پادشاهیست که هر که از مرز درآمد اورا بیازمایند ؟!. آنگاه مگر دین تنها گفتنست که هر کسیکه توانست ازآزمایش نیك‌درآید ؟!. ازآن گذشته چراپرسش از تن میکنند و از روان نمیکنند ؟ ! . پس از همه چرا بتازی می پرسند ؟!.. مگر هر مرده‌ای زبان تازی شناسد ؟ ! .. آن افسانه ترازو چیست؟! . مگرنیکوکاری وبدکاری گندم وجواست که باترازو کشند ؟! آن پل صراط باریکتر از مو وبرنده تر ازشمشیر چه میباشد ؟ ! . . آن افسانه میانجیگری چه معنی دارد ؟!.. مگرخدا یك پادشاه زود رنج و خودکامه است که کسانی دربرابرش میانجی کردند ؟!. دربرابر دادگری چه جای میانجیگریست ؟! ..

در این باره راستی آنست کــه روان که خود یکدستگاهی در برابر تن وجان میباشد خواهان نیکی وراستی ودرستی وآبادی وغـم

خواریست (چنانکه بارها این را روشن گردانیده‌ایم) واینست کسیکه درزندگانی براهنمایی روان وخرد زندگی می کند وبنیکی و راستی ودرستی ومانند اینها می‌پردازد اینها همیشه مایه خشنودی روان وی می‌باشد ، وچون کسی میمیرد وروان ازجان جدا گردیده تنها می‌زید ناگزیر آن خشنودی و خرسندی بیشتر می گردد . روشنتر گویم : آسایش وخشنودی در آنجهان جز نتیجه ناگزیر کار های این جهانی نتواند بود .

کسانی در آنجهان خشنود و آسوده خواهند بود که دراینجهان بدستور خرد وروان زیسته‌اند وپیداست که ازخدا نیز پاداش خواهند یافت . وگرنه لب جنبانیدن و ریش گزاردن و بیهوده گریستن و گرد گنبدها گردیدن و اینگونه‌کار های بیهوده ای که بزندگانی کمترین سودی ندارد ونتواند داشت درآنجهان جزمایه آزردگی ونا خشنودی روان‌نتواندبود. اینکه‌شما می‌بینید کسانی درایران ازپرداختن بکشور وتوده سرباز زده بهانه می‌آورند که ما باید دراندیشه آخرت باشیم وبه جای کوشش دراین راهها بآن کارهای بیهوده می پردازند همین نشان بیدینی آنانست. همین دلیلست که آنان خدارا نشناخته ومعنی جهان وزندگانی را ندانسته‌اند.

۳) گمراهی سوم بنادانیها و گمراهیها پروا ننمودنست . چون معنی درست دین را نمیشناسند بنادانیهای بسیاری دچارمیباشند. چون دین را «چند باوری وچند کار بیهوده‌ای» شمارده نتیجه آنراهم رفتن ببهشت میشمارند ، از اینجا بنادانیها وگمراهیهایی که در میان جهانیانست پروا نمینمایند وآنها را ازسستی کاردین وازبهم خوردگی

آن نمیدانند. امروز که جهان برآشفته وزندگی یك نبرد و کشاکش سختی گردیده و مردمان چون ددان خون یکدیگر میریزند شما اگر این را ایرادی گیرید درشگفت خواهند بود که از اینها بدین چه ؟!.. مگر دین گفته خون یکدیگرا بریزید ؟!.. مادیگری که یك گمراهی بزرگی برای جهان گردیده شما اگر آنرا برخشان کشید پاسخ خواهند داد : «دین چکار کند ؟!.. میخواستند گمراه نشوند» .

اینان خدارا یك پادشاه خودکامه سختگیری شناخته دین را نیز یك فرمانهایی ازو میشمارند که مردم باید بیچون وچرا وفهمیده ونافهمیده بپذیرند ، و اگر نپذیرفتند در آنجهان بدوزخ خواهند رفت . اینست دربرابر ایرادها آن پاسخها را میدهند .

اینان نمیدانند که مردمان ازروی فهم وبادلخواه خود بگمراهیها نیفتاده اند تا ناگزیر باشند باز گردند و اگر باز نگردیدند بدوزخ بروند. نمیدانند که گمراهی درنهاد آدمی نهاده شده واین دینست که بایدآنانرا از گمراهی باز دارد و بیرون آورد . نمیدانند که از همین « گمراهی پذیر» بودن آدمیانست که نیاز بدین افتاده .

چنانکه بارها گفته ایم داستان دین آنست که آدمیان که دسته دسته باینجهان میآیند وپس ازبسر بردن زمان خود درمی گذرند معنی اینجهان واین زندگی رانمیتوانند فهمید. بلکه گوهر خودرا (که آدمی هستند) نمیدانند یکراهی بـرای زندگی که بآسایش و رستگاری رساند نمیتوانند یافت . اینست هر گروهی پندار های دیگری را پیدا میکنند وبگمراهیهای دیگری دچار میگردند که بدینسان هم ازراه بازمیمانند وهم ازیکدیگر پراکنده میگردند .

از اینجا نیاز بدین افتاده که معنی درست زندگی و آدمیگریرا روشن گرداند و یکراه بخردانه برای زندگانی نشان‌دهد وپیداست که اینکار بدوچیز تواندبود :

یکی آنکه راستیها را بمردم یاد دهد و آنها را روشن گرداند ، ودیگری آنکه گمراهیها ونادانیها را یکایك دنبال نموده بیپایی آنها را بادلیل باز نماید . اینست که پرداختن بگمراهیها و کوشش بکندن بنیاد آنها یك نیم از کارهای دین میباشد . بلکه ازیك نیم بیشتراست واینرا ارجدارتر وهنایندە‌تر باید شمرد .

داستان دین از این باره داستان پزشکیست . یك پزشك بـر سر بیمار ، تنها بآن بس نخواهد کرد که راه تندرستی یابهبود را نشان دهد بلکه بابیماریکه برتن او چیره گردیده بنبرد خواهد کوشید وآنرا از تن بیرون خواهد راند . از اینرو برانگیختگان هریکی در زمان خود بیش ازهمه ببرانداختن گمراهیها کوشیده‌اند .

ولی دینداران کنونی ازاین ناآگاهند وامروز که گمراهیهای بسیار بهم آمیخته وصد پراکندگی بمیان جهانیان افتاده اینها آن را ایرادی بدینهای خود نمیشمارند و اینست گمان کمی بدینهای خود نمیبرند که این خود نادانی دیگری از ایشانست .

این نادانی درپیروان اسلام بیش از دیگرانست . امروز در میان مسلمانان چند گمراهی بزرگی ـ از فلسفه یونان ، صوفیگری ، خراباتیگری ، باطنیگری ، جبریگری ، مادیگری ـ رواج میدارد واین هاچیزهاییست که در برابر اسلام پدید آمده وبا آن ازریشه‌ناسازگار هست . ازآنسوی یکرشته گمراهیهای‌دیگری ـ از شیعیگری وباطنی

گری وعلی اللهیگری و شیخیگری وبهائیگری ـ از میان خود اسلام پیداشده‌ومسلمانان‌بدسته‌های‌بسیاری پراکنده گردیده اند • پایه‌های اسلام که‌جهادو خلافت‌وقانونهایش بودازمیان‌برخاسته.مسلمانان امروز هم در گمراهی و آلودگی وهم در زبونی و درماندگی بدتر از جهود شده اند . این آلودگیها و گمراهیها رو یهمرفته ده برابر بلکه بیست برابر زیانمند تر از پرستش لات وهبل میباشد . با اینحال مسلمانان کمی در دین خود نمیپندارند و آن را همچنان پایدار و استوار می شمارند ، بلکه آرزومند یا امید مندندکه بزودی این دین جهانگیر خواهد گردید .

اکنون اگر شما بایکی از ملایان بگفتگو پرداخته این همه گمراهیهارا برایش بشمارید وایرادبگیرید ازبس پرتست بایك شگفتی خواهدگفت : «ازاینها بدین‌چه ؟!. اگرمردم بدند گناه دین‌چیست ؟!.» باید گفت : «مردم همیشه بدند و این دینست که باید آنان را از بدی بیرون آورد . این دینست که باید مردم را از گمراهیها باز دارد . مردم که بدلخواه خود گمراه نگردیده‌اند . هیچکس دانسته وفهمیده بسوی گمراهی نرود .

این گمراهیها ازاینجا پیداشده که یك اندیشه‌هایی بمیان‌آمده ومردم نادرستی یابیپایی آنها را ندانسته بنام «راستیها» پذیرفته اند، یا از ناتوانی خرد و روان بسوی آنها گراییده اند . هر چه هست باید دین مردم را از اینها نگه دارد . دینیکه این را نتواند و گمراهیها در خودآن رخنه کنند دیگردین نتواند بود .

بتازگی یکی از ملایان سخنانی رانده در بارهٔ اینکه «تعلیمات

اسلام همیشه پایدار است » . باید پرسید : خواستت چیست ؟!.. اگر میخواهی بگویی آموزاکهای اسلام همیشه در قرآن ودر کتابها هست بسیار خوب ، ولی چسودی از آن تواند بود ؟!..

این بابودن همان قرآن وهمان کتابهاست که اینهمه گمراهیها از درون وبیرون پیداشده . بابودن آنهاست که مسلمانان نهمعنی زندگانی ونه راهآنرا نمیشناسند وهمچون پستترین نژادهای آفریقائی زندگی میکنند . اگر خواستت آنست که آن آموزکها همیشه راست است این هم سودی ندارد . زیرا همیشه راست بودن آنها جلو گمراهیها و درماندگیهای مردم را نمیگیرد ونخواهد گرفت . گذشته از اینهاشما هرچه در باره اسلام بگویید کشیشان وحاخامان در باره آموزاکهای موسی وعیسی میگویند .

کوتاه سخن آنکه از میان رفتن یکدین این نیست که کتابهای آن پاك ازمیان رفته نشانی از آموزاکهایش باز نماند . اینهم نیست کهآموزاکهای آن دروغ گردد . چنین چیزهایی نشدنیست. ازمیان رفتن یکدین همانست که گمراهیها بآن چیره گردد و رخنه ها درآن پدیدآورد . کوتاه سخن: نتیجهایکه ازدین خواسته میشودازآن بدست نیاید از اینراهست که یکدینی ازمیانرود .

٤) یك گمراهی دیگر درمیانمسلمانان پشتگرمیست که بگوهر اسلام مینمایند. این گمراهی ازچند سال باز رواج بسیار گرفته ویك نادانی شگفتیست . شما هر ایرادی که بگمراهیهای یك کیشی بگیرید نخست تا توانند ایستادگی خواهند نمود وسپس خواهند گفت : « این که دراصل دین نیست» .

کیش شیعی پایه‌هایی برای خودمیدارد : خدا جهانرا بهرچهارده «معصوم» آفریده . آنان دست در کار های خدا دارند . هر کس بمیرد و امام زمان خودرا نشناسد بیدین از جهان رفته . هر کسی بزیارت یکی از آنان برود همه گناهانش آمرزیده شود . روز رستاخیز کلید بهشت ودوزخ دردست ایشانست . بهر که میانجی نکنند از آتش رها نخواهد گردید . یکی ازآن امامان ناپیداست وروزی پیدا خواهد شد . سر رشته داری از آن اوست وعلما جانشینان اویند . جز آنان کسی نباید سر رشته کارها را بدست گیرد .

اینها ومانند اینها پایه آن کیش است و کتابها پراز اینهاست . ولی شما اگر بیکی ازآنها ایراد گیرید ـ مثلا بپرسید : «رفتن بزیارت یك بارگاهی چسود دارد ؟ ! . . آیا این بت پرستی نیست ؟ ! . .» ـ در برابر این ایراد نخست هیاهوها خواهند کرد و شما را بیدین خواهند خواند. سپس که درپاسخ خواهند درماند ازراه گزارش درآمده‌خواهند گفت: «آنان بزرگان مابوده اند اینست بدیدن بارگاهشان میرویم . وگرنه ما کی گفتیم آنان دستی درکارهای خدا میدارند ؟!. » بدینسان دروغی‌را بزبان‌خواهیدآورد. سپس که‌شماایراد گرفته‌بگویید. «برای بزرگان کنبد افراشتن چه میخواهد ؟ ! . . دستگاهی بآن بزرگی چیدن چه میخواهد ؟! پس آن زیارتنامه ها چه شد وبکجارفت ؟! .» ، این زمان گوهر اسلام‌را پیش آورده خواهند گفت: «اینها که‌در اصل اسلام‌نبوده» یاخواهند گفت : «ماپیرواصل اسلامیم . اینهاعقیده‌عوامست که بزیارت میروند » .

این رفتاریست که دراین چندسال باما داشته‌اند وهنوز میدارند

شما در همینجا ببینید که کار گمراهی و نادانی اینان بکجا رسیده . نخست باید دید که اینان دو دین دارند : یکی کیش شیعی و دیگری گوهر اسلام . تو گویی دین رختست که دو دست باشد یکی بی عیب و پاکیزه که در بقچه نگهدارند . دیگری آلوده و نادرست که بتن کنند و اگر کسی ایراد گرفت که این رخت ناپاك چیست که بتن کرده‌اید ؟!. پاسخ داده بگویند : یك دست پاکیزه اش را درخانه توی بقچه میدارم. یکی نمیپرسد : اگر دین گوهر اسلام است پس شیعیگری چیست ؟!. چرا آنرا نمیگیرید ؟!.. نمیپرسد : از گوهر اسلام بشما چه ؟!..

دوم همین نادانی دلیل دیگر است که آنان دینرا جز برای بزرگ گردانیدن پیغمبر و امامان خود نمیخواهند . اینست همین اندازه میخواهند که ایرادی بگوهر دین نباشد و از بزرگی آن نکاهد و این رابس میدانند. دیگر کاری بآنکه امروز مردم درچه حالند و چگونه در توی گمراهیها درمیغلطند نمیدانند .

داستان اینان داستان آن آز مندیست که یکخانه شکسته و ویرانه ای داشته بخواهد آنرا ببهای گزافی باجاره واگزارد و اگر کسی ایراد گرفته بگوید : فلان دیوارش شکسته و فلان سقفش فرود آمده ، پاسخ دهد که در تازگیش که چنین نبوده . این را بگوید و هیچ نیندیشد که خانه‌را برای بهره‌مندی ازآن خواهند و این نشدنیست که کسی بپاس حال تازگیش یکخانه ویرانه را باجاره گیرد .

بارها گفته‌ایم : دین هر مردمی همانست که می دارند و در کارو زندگانی پیروی ازآن مینمایند. گفته‌ایم : دین برای آنست که مردمان را راه برد و از گمراهی و پراکندگی نگه دارد . دین یك چیز

«افتخاری» نیست که درپی درستی گوهرش باشند .

پس از همه ، از اینها باید پرسید : پس شما چه ایرادی بدین مسیحی و جهودی و زردشتی می دارید ؟! . . مگر گوهر آنها پاك و درست نبوده ؟! .

٥) رویه زشتر این گمراهی آنست که کسانی میگویند : «اسلام را باصل خود بر میگردانیم» . این نیز از نادانی هاییست که در زمان های آخر پیداشده و کسان بسیاری این آرزو یااین لاف را می‌دارند .

باینان باید گفت : شما گوهر اسلام را میشناسید ؟! . . اگر می شناسید چرا تاکنون آنرا نگرفته بودید ؟! . . کسانی که نمی فهمند دین چیست وبرای چیست میخواهند اسلام را بگوهرش بر گردانند .

کسانیکه باین سخن میپردازند بدو دسته اند : یکی آنانکه بسادگی اینسخن را بزبان میرانند، ولی راستی آنست که معنای آنرا نمی دانند وشما اگر بیازمایید خواهید دید چیزی نیندیشیده‌اند و تنها بآرزوی آن بس میکنند وهیچگاه بچنان کاری آغاز نخواهند کرد . شما اگر بپرسید : «گوهر اسلام چه بوده ؟! . . » پاسخ درستی بشما نخواهند داد . برخی ازآنان هرچه که خودش می داند ازگوهراسلام خواهد شمرد . برخی دیگر قرآن را پیش خواهد کشید که هرچه در آنست از گوهر اسلامست .

یکدسته دیگری آنانند که همین رادستاویز دیگری برای فریب مردم وتهی کردن کیسه‌های آنان گرفته‌اند ، (چنانکه دوسه تن آخوند شیادی درتهران همین کار را میکنند) . اینان کارهاییکه میکنند چند چیز است : یکی آنکه هر چه ما بکیشها ایراد گرفتیم آنان بگویند

این در اصل دین نبوده و هر سخنی که ما بگوییم (یا دیگری بگوید) و خوشایند باشد بگویند : این در اسلام نیز هست . نادانان آموزاك های سوسیالیستی را میشنوند میگویند : اسلام نیز اینها را گفته، سخنی ازوبا ومیکروب آن‌میرود میگویند : اینها درقرآن نیز هست، گفتگوازمشروطه وسررشته داری توده‌بمیان میآید میگویند : در اسلام نیز چنین بوده . این رفتاریست که میکنند و زشتی آن را نمی دانند .

در این باره بسخنی درازی نیازهست ومن برای آنکه بکوتاهی کوشم فهرست وار چندچیزی یادمیکنم :

۱) هیچکس‌از اینان بچنان‌کاری برنخاسته ونخواهدبرخاست‌و این یك سخنی یا آرز ویی بیش نیست . یکدسته آن را میگویند و معنایش‌رانمیدانند. یکدسته این را دستاویزی برای فریب مردم‌وسود جویی از آنان گردانیده‌اند . یکدسته همین راسپری ساخته‌اند که در برابرایرادهایی که‌مامیگیریم وفشار میآوریم ایستادگی نمایندو برسر کیشهای بیپای خود باز مانند .

۲)هیچکس‌چنین‌کاری‌نخواهدتوانست.آنان اگر گوهر اسلام‌را شناختندی‌ازنخست آنرا گرفتندی . این سخن ازریشه بیپاست . زیرا این‌دین‌است که بایدمردم را درست‌گرداند، نه‌آنکه مردم دین رادرست گردانند. اگر مردم بسرخود رستگاری از گمراهی شناختندی بدین چه نیاز افتادی ؟! .

۳) اگرخواستندی‌وتوانستندی‌وآن‌رابگوهرش‌باز گردانیدندی باز نتیجه ندادی . زیرا پس ازهمه آنها ، باز گمراهیها بجای خود باز

ماندی . چنین انگارید که امروز یکتن یا چندتن گوهر اسلام راپیدا کرد و گفت اینهاست، آیاباچنان کاری کیشهای گوناگون‌ازمیان‌خواهد رفت ؟ !.. شیعی وسنی وصوفی وشیخی و کریمخانی‌و علی‌اللهی‌ومادی همگی‌دست‌ازباورهاشان کشیده بهمان گوهراسلام خواهند گرایید؟!..

دراینجاست که میگوییم ازمعنی‌درست دین ناآگاهند . چنانکه گفتیم یك پایه دین برانداختن گمراهیهاست .

اسلام بابت پرستی‌بنبرد برخاست‌وامروز باید بااین گمراهیهای گوناگون بسیار که هـر یکی بتنهایی کمتر ازبت پرستی نیست نبرد کرد و بکندن ریشه آنها کوشید و این کاری نیست که کسی بسر خودتواند کرد .

این گمراهیها که میشماریم نتیجه اندیشه‌های هزاران مردانست که یا از گمراهی‌وراه‌نیافتن براستیها ویا از ناتوانی روان و گراییدن بسود جویی و هوسبازی‌این نادانیهاو گمراهیهاراپیش آورده اند . یك مردی ـ بی‌راهنمایی خدا ـ چگونه تواند ازهمه اینها داناتر وبافهم تـر وراستی پژوهتر باشد که ازلغزشها و کجرویهای همه‌آنان جلوگیرد؟!. این چگونه است که بـرای نبرد بـایك بت پرستی ساده عرب نیروی خدایی میبایسته . ولی برای نبرد بامادیگری‌وشیعیگری وباطنیگری و خراباتیگری‌وفلسفه‌وصوفیگری‌وبهاییگری وشیخیگری که‌هریکی گمراهی بغرنج وسردرگمی میباشد نیروی خدایی دربایست نیست ؟!.. این چگونه تواند بود ؟ ! . .

٤) همان گوهر اسلام با در بایست های امروز نخواهد ساخت .

آن روز آن بایستی وامروز والاتر ازآن می باید . پیشرفت جهان را

خداخواسته .

آن روز «خلافت» بهترین فرمانروایی میبودو امروز سر رشته داری توده و الاتر از آنست . آنروز باز کوة کشور براه توانستی افتاد وامروزباید باج (مالیات) از چیزهای‌دیگر گرفت . آن روز بازرگانی آزادتوانستی بودو امروزباید سرمایه ها باندازه گردد . آنروز دانش ها این رواج را نداشت و دین را با آن بر خوردنمیبودوامروز دانشها خوددستگاهی میباشد ومی باید مرزی میانه آنها بادین باشد . از این گونه بسیار است که دراینجا نمیتوان شمردومادر جای دیگری‌روشن خواهیم گردانید . کوتاه سخن آنکه باز گردانیدن اسلام بگوهرخود را نه اینان میخواهند و نه‌میتوانند ونه‌سودی‌از آن تواندبود. راه‌آن بود که ماییمودیم. دین رابگوهرخود بر گردانیدیم‌وبروی‌آن راه‌خود را بنیادگزاردیم . ما همیشه گفته بودیم : بنیاد دین دیگر نشود ولی میباید راه‌را ازسر گیریم .

۶) یك گمراهی بزرگ دیگری اینست که نه خدا را بدرستی میشناسندونه‌خواست او راو نه‌آیینش را. چنانکه گفته‌ایم گام نخست دین شناختن جهان و دانستن معنی زندگانیست . ماچون دراینجهان مینگریم ونیك میاندیشیم آنرا در گردشی میبینیم ـ آیا این گردش‌از خود جهانست ؟ . . بیگمان نیست. درآن آراستگی وسامان بس‌شگفتی تماشا میکنیم. آیااین سامان و آراستگی ازخودآنست ؟ ! . . بیگمان نیست . اینست میدانیم جهانرا گرداننده هست ، آن را پدیدآورنده‌ای هست . ولی ازو بیش از این آگاهی نمییابیم که‌یگانه‌استوتواناستو داناست . اینجهان راکه آفریده وآفریدگانی درآن پدید آورده آدمی

رابرگزیده همگی گردانیده و این جهان را بدست وی سپرده که بآبادیش کوشد. خواستش خوشی و آسایش مردمانست. یکراه پیشرفتی بروی آنان باز کرده که زمان بزمان در آن جلو روند. همه آدمیان در پیش او یکسانند و کسی را بدیگری برنگزیده. کسیرا زیر دست دیگری نخواسته. بآدمیان گذشته از تن وجان که جانوران نیز دارند روان وخرد داده که خود دستگاه جدایی میباشد. آیین زندگانی آدمیان راهمدستی وغمخواری گردانیده، چون پیشرفت آنان را میخواسته چنین نهاده که بهر زمان که نیاز باشد یکی را از میان ایشان برگزینند وبراهنمایی بر انگیزد. اینست کوتاهشده آنچه در باره خدا وخواست وآیین او توان دانست. ولی شما کیشها را ببینید که در این باره هادچار چه گمراهیها می باشند.

شما توریت و انجیل را بخوانید تا بدانید چه خدایی را نشان میدهد: خداییکه در آسمانست و گاهی فرودمیآید و با یعقوب یا با دیگری کشتی میگیرد، خداییکه با این و آن سخن میگوید، خداییکه از بریدن سر بز و گوسفند و گاو خوشش میآید و از گناه مردم میگذرد، خداییکه پسر میدارد و همباز دیگری بنام «روح القدس» میدارد. خداییکه یك هماوردی بنام شیطان میدارد که همیشه با او در نبرد است.

«خدا چون آدم و حوا را آفرید و درباغ عدن جایشان داد چنین سپرد که از فلان میوه نخورید. ولی آدم و حوا با فریب شیطان از آن میوه خوردند و این بود گناهکار شدند و فرزندان ایشان گناهکار زاییده میشوند و خدا یگانه فرزند خود عیسی را بزمین فرستاد تا کشته شود و کفاره گناهان مردمان باشد. اینست هر که او را بشناسد و بگرود. ملکوت آسمان

دربهشت زندگی خواهد کرد و گرنه در دوزخ خواهد ماند» . این افسانه کجایش راست است ؟ !.. چنین افسانه خنکی بنیاد یك دینی را پدید میآورد .

کتابهای پیشوایان اسلام را بخوانید تا بدانید بچه خدایی باور می دارند : خداییست در بالای هفت آسمان بروی کرسی مینشیند و ملیونها فرشتگان در زیردست او کار میکنند ، خداییست مهر میورزد وچندتنی را آفریده وبا آنان مهرورزیده وجهان را ازبهر آنان آفریده ، خداییست بایکخشم همه را بآتش میکشد وبا یکخشنودی بخششها و بخشایشها کند ، بیك صلوات بهشت دهد ، بیك دانـه اشك گناههای شصت ساله را میآمرزد ، خداییست رشته کارهایش دردستدیگرانست ، خداییست که روز رستاخیز ترازوی بزرگی برپا کرده کارهای نیك وبد هر کسی را در آن خواهد کشید ، در آن روز پیغمبران میانجی خواهند بود وهر کسی برای «امت» خود آمرزش خواهد طلبید .

کتابهای صوفیان را بخوانید تـا بدانید چه افسانه هایی در بارهٔ خدا بافته‌اند . هرپیر گدایی از آنان بدعوی پیوستن بخدا برخاسته . کتابهای باطنیان یا علی اللهیان را بخوانیدتابدانید که‌چگونه‌خدارا درکالبد علی وحاکم بـالله و دیگران باینجهان آورده اند . کتابهای بهایی را بخوانید تاببینید چگونه آب‌هزار دره رابهم درآمیخته اند ، چگونه«جمال‌مبارك»خودراخدا گردانیده. کتابهای‌شیخی‌را بخوانید که چگونه کارهای خدا را از دستش گرفته بدوازده امام سپرده انـد . کتابهای فلسفه رابخوانید که چگونه داستان «علت ومعلول» را پیش کشیده ویك خدای دست بسته وبیهیچ توانایی پدیدآورده‌اند .

اینها همه گمراهیست همه نادانیست. ماازچنین خدایانی سخت بیزاریم. چنین خدایانی جز بتهای پنداری نیستند. خدای آفریدگار جهان ـ خداییکه ما میشناسیم ـ جز از اینهاست. اینست ما همیشه میگوییم: خدا را در میان افسانه ها نجویید، همیشه میگوییم: نه هر که نام خدارا میبرد خدا شناس میباشد.

دربارهٔ خواست خدا و آیین او نیز همه پی‌افسانه بافیرا گرفته‌اند این یك زمینه بسیار ارجدا ریست که مردمان خواست آفریدگار را ازاین آفرینش (تا آنجا که پدیداراست) بدانند و آیین اورا درراه‌بردن جهان بشناسند.

اینها را باید از کجا شناسند؟.. ما میگوییم: باید از سنجش جهان و گردش آن بشناسند. چنانکه بهستی خدا از سنجش جهان و گردش آن پی میبریم باید بخواست و آیین او نیز از این راه پی بریم. ولی آنان دراینجا هم راه پندار وافسانه را پیش گرفته اند. بگمان مسیحی جهان آفریده شده تاجهانیان مسیح را (فرزند خدا) بشناسند. بگمان مسلمانان جهان جزبپاس هستی پیغمبر اسلام و داماد او علی آفریده نشده. بگمان صوفی خدا جهان را آفریده تا خود را نشان دهد..

بگمان مسیحی پرداختن خدا باینجهان بافرستادن مسیح پایان یافته و دیگر نخواهد پرداخت. بگمان مسلمان پس از اسلام خدا جهان را بخود گزارده ودیگر دینی نخواهدبود. بگمان آن‌مسیح‌باید از آسمان فرود آید تا ببدیهای جهان چاره کند. بگمان این مهدی باید پیداشود وجهان‌پراز داد گرداند.

این نیندیشیده‌اند تا کنون کدام مرده ای بجهان باز گشته ؟!.. کدام کسی از آسمان پایین آمده ؟ ! . . کدام کسی هزار سال بیشتر زنده بوده ؟ ! . . کی خدا باجهان چنین رفتاری کرده ؟ !. همهٔ باورهاشان از اینگونه است وهمه جز پندار وافسانه نمیباشد .

۷) پیغمبری یا برانگیختگی که یکپایه‌ای از دین میباشدمعنی درست آن را نفهمیده اند . ببینید درباره پیغمبران خود چه باورهایی می‌دارند . خدا اورا بر گزیده واز آسمان فرشته بنزدش فرستاده وپیام برانگیختگی باو داده . پس ازآن هرزمان فرشته آمده ورفته وازخدا پیام ودستورآورده تازمان پیغمبری بسر آمده ، درمیانه یکشبی نیز او را بآسمان بمهمانی خوانده و تا پیشگاه خود که فرشتگان راه ندارند نزدیك گردانیده .

اینست داستانی که ازبر انگیختگی میشناسند . اینست باوری که میدارند . پیغمبر همه دانشهای گذشته وآینده را میدانسته ، همه زبانها را می‌شناخته ، از گذشته وآینده آگاه می‌بوده . اگر کسی‌ازو دلیلی براستگوییش میخواسته بکارهای نیارستنی (معجزه) برمیخاسته واز سنگ شتردرمیآورده ، وازمیان انگشتان چشمه‌روان میگردانیده وبا این شگفت کاریها بوده که مردمانرا بخود میگروانیده .

ولی اینها همه پندار بیپاست . نخست باید پرسید : مگر خدا درآسمانست ؟ ! . . بگویید : آسمان کجاست ؟ ! . . وآنگاه خدایکه دلهای همه در دست اوست و میتواند هرچه را که میخواهد بدل هر کسی بیندازد چه‌نیاز بفرستادن فرشته‌دارد؟!.. چه‌نیازاورا بجبرائیل‌یا میکائیل می‌افتد ؟ ! . . شما اگر درخانه تان تلفون می‌دارید ومیتوانند بایك آشنایی بـا خویشی باتلفون بگفتگو پردازید این می کنید که

تلفونرا بکنار نهاده یك پیکی (قاصدی) بخانه او فرستید و پیام دهید؟!.. این میکنید که یکراه آسانی را گزارده بیکراه دشواری پردازید؟!.. خدارا چه نیاز بفرشتگان بوده است؟!..

خداچون میخواهد کسی‌را برانگیزد دل اورا بتکان‌آورد وپرده ازپیش بینشش بردارد وراستیهارا باو بازنماید، واین کارنه‌دریك‌بار، بلکه درچندبارو کم‌بکم انجام گیرد. هیچگاه این نباشد که پرده میانه او و خدابرافتد وهرچه خواست ازخدا بپرسد وهرچه خواست بطلبد. خدا اورا بر گزیده وازمیان مردمان برترش گردانیده. ولی همان آفریده است که بوده و دیگر نگردیده. میانه آفریده و آفریدگار هیچگاه پرده نتواند افتاد. از آنسوی راستیهایی که خدا بوی باز مینماید تنها در زمینه شناختن جهان و معنی زندگانی ودانستن سودوزیان وپدید آوردن یك‌آیین خردمندانه برای زندگانیست، ودر دیگر زمینه ها همچون دیگر کسانست.

یك برانگیخته زبانهای گوناگون نداند، پزشکی نشناسد، از دانشها پیش از آنکه درزمان اوست بهره مند نتواند بود. کار او به رستگاری آوردن جهانیانست ودراین زمینه درزمان خودبیمانند است وبهمه برتری دارد، (وهمین برتری وبیمانندیست که دلیل راستگویی اومیباشد). ولی دربیرون از این زمینه اورا بادیگران جدایی نیست.

اما نیارستنی‌ها، نخست‌چنان کارهایی نتواندبود. چنین‌چیزهایی بیرون از آیین خداست. دوم بآنها نیازی نیست. کسی که براهنمایی جهانیان برخاسته باید راستیها را باز نماید و باگمراهیها نبرد کند و شناسنده‌او خردها خواهد بود. شما یك آهنگر یایك درزی یا درود گر را چگونه میشناسید؟!.. نه آنست که از رفتار و کارش پی‌براست گویی یادروغگوئی او میبرید؟!.. دراینجاهم چنانست.

یك برانگیخته کارش نبرد با گمراهیها ، وباز نمودن راستیها ، و پدید آوردن یك آیین خردمندانه برای زندگانی است . چنین کاری نه آسانست . کسی که بچنین کاری بر میخیزد باید دانشش (در همان زمینه کارش) بیش از همگی جهانیان باشد . باید آنچه راکه ملیونها مردمان نمی دانند بداند . باید بهمگی خرده گیرد و کسی باو خرده گرفتن نتواند ، باید گمراهی ونادانی یکایك دسته هارا بازنماید ، باید همه گفته هایش راستی باشد ، باید گامی بهوس یابکینه جویی برندارد ، باید سود و زیان جهانرا بداند . کنون کسیکه بچنین کاری برخاسته است مردم باید گفته هایش بسنجند ، رفتارش بیازمایند . بایك پزشکی ، بایك دانشمندی ، بایك هنروری چه میکنند با این نیز آن کنند . آنچه هیچ معنی ندارد نیارستنی خواستن میبا شد . آنچـه هیچ نیازی نیست ازسنگ شتر درآوردن وازمیان انگشتان چشمه روان ساختن است .

این نافهمی از آنان درزمینه نیارستنی (یامعجزه) ازجای دیگری آب میخورد . آنان رفتاری راکه یك برانگیختهباید داشت نمی‌دانند، بگمان آنان یك برانگیخته چون برخاست باید آزادانه بمردم دستور هایی دهد وسخنانی آموزد . از آنسوی مردم نیز باید گفته‌های او را بیچون وچرا بپذیرند وبکاربندند . اینکه مامی گوییم : «یك برانگیخته باید بخردها تکانی دهد و آنها را به پشتیبانی خود برانگیزد» ، یا می گوییم : «یك برانگیخته باید هر گفتار ورفتارش بخردانه باشد» ، آنان از اینها آگاهی ندارند وازاین سخنان بسیاردورند .

چون همیشه دستگاه خدارابپای دربارهای پادشاهان خود کامه

برده‌اند در اینجا هم پی آن اندیشه را گرفته‌اند . بگمان آنان یك برانگیخته پیام آوراست وکار اورسانیدن پیامهای خداست ، ومردمان باید بیچون وچرا سخنان اورا بپذیرند و گردن گزارند . اینست دلیل آورده می گویند : «پس باید یك نشانی هایی دردست دارد تا مردمان بدانند که راست می گوید واز سوی خداست ، وآن نشانیها این است که بکارهاییکه ازدست آدمیان برنیاید برخیزد . مثلا ماه را درآسمان دونیم گرداند ، مرده را زنده سازد ، با سوسمار سخن گوید و مانند اینها . »

این نافهمی دربارهٔ رفتار یك بر انگیخته و کار های آن چندان رواج داشته که کسانی که در قرنهای گذشته بدعوی بر انگیختگی برخاسته‌اند کاری برای خود جزدستور دادن وآیه بافتن نشناخته‌اند . چنین دانسته‌اند که هرچه گفتند - بادلیل وبی‌دلیل - باید مردم بپذیرند ونیازی بآنکه با گمراهی‌ها نبرد کنند یابکراستیهایی را روشن گردانند یاتکانی بخردهادهند ندیده‌اند . بلکه خودآنان ازخرد بسیار دورافتاده در رفتار و گفتارپروای آن نداشته اند و اینست رسوا گردیده از میان رفته اند .

دوباره می گویم : اینها نافهمی ونادانی است . یك بـرانگیخته سنگینترین باررا بدوش می دارد . زیرا باید بـه یکایك گمراهی هـا پردازد وبیپایی آنهارا بازنماید، باید معنی‌جهان وزندگانی‌را بمردم یاد دهد ، باید معنی درست آدمیگری رابفهماند ، باید نزدیکترین راه را بخدا نشان دهد ، ودرسراسر اینکارها خردها ودانشها گواه راستگویی اوباشند . یك برانگیخته بیش ازهمه باید بتکان دادن خردها کوشد و

فهم ها واندیشه‌ها را ازدرماند گی بیرون آورد .

این جمله را درجای دیگری گفته‌ایم : «دین زبان طبیعت است» ولی معنایش را نزدیده‌ونیك‌روشن نگردانیده ایم . این جمله معنایش آنست که‌یك برانگیخته که بنیاد گزاردینست‌بایدترجمان‌طبیعت‌باشد ورازهای جهان را (تا آنجا که میتوان) بمردمان باز نماید . باید برای هرسخنش دلیلی ازهمین‌جهان یاد کند وهیچگاه ازاین مرزدرنگذرد. یك پایه دین شناختن خدا وپی‌بردن بآیین اوست. دراین زمینه بایدیك برانگیخته سرچشمه گفته های خودهمین جهان‌سترسا را گیرد ، آنچه می گوید دلیلش را از همین جهان نشان دهد و هیچگاه ببیرون از این جهان نپردازد .

آری دین ازیکجهان‌ناسترسای دیگری (درپشت سر اینجهان) سخن خواهد راند . ولی باید دلیل آنرا ازهمین جهان سترسای مادی یاد کند ودر هر چیزی باید همین شیوه را پیش گیرد . یك برانگیخته را اگرهم آگاهیهای والاتری باشد باید آنها را بمردم بازنماید . باید ازمرزخوددرنگذرد . اینست می گوییم : دین‌باید ترجمان‌طبیعت‌باشد. این‌طبیعت ، این گیتی، اینجهان زبانی می‌دارد ورازهایی راباز می‌نماید ودین باید آنرا بمردمان بفهماند .

در همینجاست که من خواهم توانست بمعنی درست « فرهش » (وحی) نزدیکتر رفته بگویم : یك بخش بزرگی ازآن همینست که خدا پرده از پیش چشم برگزیده ای برمیداردوطبیعت‌را بایکرشته از رازهایش‌باوبازمی‌نماید . اینست‌بایداو نیزبنوبت‌خود طبیعت‌ورازهایش را بمردمان بشناساند و چنانکه آفریدگار اورا بینا گردانیده بـه بینا

گردانیدن مردمان کوشد .

از زمینه گفتگو دور نیفتیم : برای شناختن راست یا دروغ دعوی برانگیختگی هرگز نیازی به نیارستنی نیست . اگر راستی را بخواهیم برانگیختگی نچیزیست که دروغ پذیرد . برانگیختگی خوش خوردن وخوش خفتن، یا بگوشه‌ای خزیدن و سخنان بیهوده ورنگین گفتن نیست که راست و دروغش پوشیده ماند . چنانکه گفتیم یك بر انگیخته سنگین ترین بار را بدوش می‌دارد و این نشدنیست که یك دروغگویی آن را بسر فرودگاه برساند .

یك چیز شگفت اینست که هرچه از پیغمبر اسلام نیارستنی خواسته‌اند بیزاری نموده . درقرآن درچند جا آشکاره پاسخ داده که نیارستنی نمی تواند . با اینحال همه پیشوایان اسلامی ـ چه از سنیان چه از شیعیان و چه از دیگران ـ نیارستنی را شرط برانگیختگی و یگانه دلیل راست گویی یك برانگیخته شمرده و برای پیغمبر اسلام نیارستنی هایی از دونیم گردانیدن ماه ، وبیرون آوردن شتر از سنگ، و روان گردانیدن چشمه ازمیان انگشتان و مانند اینها شمارده اند . وهرچه زمان بیشتر گذشته شماره این نیارستنی‌ها فزونتر گردیده تا آنجا که بچند صد رسیده است .

کسانی با این نافهمیها و نادانی‌ها دعوی پیشوایی می‌دارند و میخواهند مردمان را برستگاری رسانند . کسانی که آیه های آشکار قرآن را نمی‌فهمند جلو مردم افتاده راه می‌نمایند . گمراهانی که نه معنی درست دین و نه معنی راستین برانگیختگی را می شناسند در برابر ما ایستاده وباما بدشمنی می‌پردازند .

در قرآن از پایان جهان و از «رستاخیز» بسخن پرداخته می گوید: «رستاخیز نزدیك شد وماه بشکافت». اینان آنرا دستاویز گرفته می گویند: پیغمبر اسلام ماه را در آسمان دونیم گردانیده و یك افسانه بالا بلندی میسازند و هیچ نمی اندیشند که چنان چیزی اگر رخ دادی گذشته از مکه در صد شهر دیگری دیده شدی و در تاریخها نوشته گردیدی. یکستاره دنباله داری که هرچند زمان یکبار پدید می آید هرزمان که پدید آمده در تاریخها نشانی از خود باز گزارده وچشده که از چنان‌داستان شگفت و بزرگی هیچ نشانی باز نمانده؟!.. می گویند: بدشمنی اسلام‌ننوشته‌اند. ولی این بسیار بی خردانه‌است. زیرا مگربدشمنی‌هم می‌توان‌داستان‌باین بزرگی‌راپنهان داشت؟!.. از آنسوی آنشبی که این داستان رخ داده مردمان درشهر های دور چه دانسته‌اند که معجزه فلان پیغمبر است؟!.. آنروز را مردمان جاهای دورچه دشمنی باپیغمبر اسلام میداشتند؟!.. پس از همه اینها گفته قرآن آشکاره درباره رستاخیز است، چه بستگی باین افسانه دارد؟!..

درقرآن دریك آیه‌ای سخنی ازرفتن پیغمبر از «مسجد حرام» تا «مسجد اقصی» می راند وپیداست که در خواب بوده. اینان از آن داستانی بنام «معراج» میسازند و پیغمبر را بر «براق» نشانده بآسمانها می‌برند که باخدا دیداری کند. یکی نمی‌پرسد: ای نافهمان مگرخدا درآسمانست؟!.. مگر خدا نیز کسی را بمیهمانی پذیرد؟!.. این‌یك نمونه ازصدها گمراهی‌ها ونادانیهای ایشانست وبا اینحال باز ازمیدان نخواهند رفت وباز همین سخنان‌را خواهند گرفت وپینه ای برای باور

های‌خود گردانیده باز در برابر ماخواهند ایستاد . باز بیشرمانه‌خواهند گفت : «اینها دراصل دین نبوده» یاخواهند گفت : « اینها که شما می گویید درقرآن نیزهست . »

خرده گیری وپاسخ آن

یکی ازدرماندگی‌ها که‌مادرایرانیان‌می‌بینیم اینست که همین که از دور میشنوند که مابشاعران خرده گرفته‌ایم ویا بفلسفه ایراد نوشته ایم ، این نمیتوانند که نخست جستجو کنند و ببینند ماچه می گوییم وپس ازآن اگر سخنی دارند بگویند ، بلکه همینکه از دور میشنوند نافهمیده بگله وبدگویی می پردازند . یکمرد با خرد یکچیزی را تا نیك نفهمد درپیرامون آن بکسی چیزی ننویسد وسخنی نگوید . ولی بسیاری از ایرانیان چنین می پندارند که همینکه شنیدند کسی بیك چیزی ایراد گرفته بایدسهش ازخودبنمایندوخشمی‌ازخودنشان دهند وبیك سخنان پوچی پردازند .

کسی از قزوین نامه درازی فرستاده که در آن پرسشهایی از من کرده ، واز آنمیان دربارهٔ فلسفه چنین می‌نویسد :

«اینکه‌مکرردرمقام‌تنقیدفلسفه‌وعلم‌حکمت‌الهی برآمده‌بقسمی این فن‌علمی‌راخواروبیمقدارشمرده‌اید که‌درحکم‌افسانه تصورنموده‌اید ما صرفنظر میکنیم از تشریح عظمت این‌علم وذکر سابقه تاریخی‌آن قبل از اسلام وسیرآن‌دراسلام‌فقط بیك مرحله ازسخن اکتفا می کنیم گوییم شیخ‌الرئیس ابوعلی که فکرقوی روشن او درحل معضلات طب وتأسیس کتاب قانون مسلم‌است ودرمدارس مهم‌علمی اروپاترجمه‌قانون سالها تدریس می‌شده همین مردباهمین فهم وقوه ادراك سرشارعلم فلسفه

ادبی وحکمت الهی راهم معتقد است وقواعد اورامنطقی دانسته ازاین
علم مثل شفا واشارات ومبدأ و میعاد وسایر کتب ساخته است ودیگر
سلطان المحققین خواجه نصیر الدین طوسی که در علم رصد و
ترتیب زیج ایلخانی در مراغه استادشهیر ومؤسس بوده و زیج مراغه
سالهامورد استخراج ساعات طلوع وغروب ومقادیرشب وروزوخسوف
وکسوفوغیرذالك برطبق واقع برای منجمین بوده است گذشته از این
نصیرالدین صاحب تحریر اقلیدس درمقام هندسه‌ازمسطحات ومجسمات
و فروع هندسه از علم اکرات و مخروطات و تهذیب وتحریر کتاب
مجسطی که مهم ترین کتاب فلکی وریاضی آن‌عصر بوده‌است می باشد
واخلاق ناصری که درسیاست مدن ودستور اخلاق فردی و اجتماعی از
قلم آن بزرگوار است همین بزرگ با این فکربلند صاحب اعتقاد به
قواعد حکمت‌الهی‌بوده وآنرا افسانه‌ندانسته‌و کتابها مثل شرح‌اشارات
وغیرآن دراین علم ساخته وچگونه ممکن‌است مردمانی‌درطب وریاضی
افکار عجیب قابل تقدیر ازآنان بروز ومسلم گردد آنوقت همان مردم
باآن فکرهای سرشار معتقد بعلم سرتاپا افسانه و خیال باشند بلی نمی
گوئیم همه مطالب هرعلمی‌مطابق واقع‌است بدیهی است درهرصناعتی
خطا واشتباه دربرخی مسائل‌ممکن وواقع است ولیکن این غیراین
است که بگوئیم اساس علم برخیال و افسانه است حالا از شما سؤآل
میشود شماهمه این بزرگانرا برخطا بلکه همه را تقریباً سفیه میدانید
معلوم می‌شود فکرخودرا برتر وبزرگتر ازفکر مثل ایشان میدانید
وعقیده‌دارید فکرشما احاطه بهمه‌این افکاردارد وهمه رادیده وسنجیده
ودرترازوی فکرخود قرارداده وبالاخره نواقص این‌علم که بر بوعلی و

خواجه‌نصیر و امثال ایشان پوشیده بود بر شما روشن گردیده .»

پیداست که این مرد گفته‌های ما را دربارهٔ فلسفه نخوانده و چنین می‌پندارد که ما آزادانه نکوهشهایی از فلسفه کرده‌ایم و سخنانی بی دلیل رانده‌ایم و نمیداند که ما بفلسفه ایرادهای روشنی گرفته و بارها نوشته‌ایم که هر کسی هر پاسخی باینها دارد بگوید و تا کنون کسی ندیده‌ایم که بآن ایراد ها پاسخی نویسد. این ازدرماندگی این کسست که بی‌آنکه نوشته‌های مرا بخواند و آنها رانیك بفهمد باین ایراد بر خاسته است . کنون هم اگر میخواهد کاری انجام دهد باید خرده گیریهای ما را بفلسفه که در شماره‌های سال دوم و در شماره هشتم سال ششم پیمان، و همچنین در گفتار چهاردهم کتاب راه رستگاری آورده شده بخواند و اگر پاسخی دارد بنویسد و ندارد بپذیرد و بخستود که تا کنون از راستی بدور بوده و بیهوده دل بیکرشته پندارهای بیپابسته و آنها را «حکمت الهی» یا «فلسفه» نامیده .

اینسخن که بوعلی سینا کتاب قانون نوشته و خواجه نصیر زیج ساخته ، و من که آنهارا نمی‌توانم نباید بفلسفه ایراد گیرم خود بیپاست . اگر فلان درزی رختهای بسیار شیك می دوزد که مانمی توانیم آیا باید بباورهای بیپای او نیز ایراد نگیریم ؟!.. یا اروپاییان که آنهمه اختراع های شگفت را کرده‌اند و ماچون آنها را نمی‌توانیم باید درهیچ زمینه بآنان ایراد نگیریم ؟!..

شگفت تراینکه این آقای قزوینی که این ایراد را گرفته چنین نوشته: «مسلما نا نوشتن پاسخ دلیل برعجز خواهد بود» و من نمیدانم باین کسان چه بگویم ؟!.. ما در کجاییم و اینان در کجایند ؟!..

چاره پراکندگی چگونه باید کرد؟!..

آقای‌صدر در شب دهم اردیبهشت در مقابل رادیو در زمینه‌دین و آلودگی‌های امروزی‌آن سخنرانی‌قابل توجهی کردند واشاره‌نمودند که بیشتر ریشه باورهای سست امروزی نتیجهٔ سیاست پادشاهان صفوی بود که خواستند در برابر امپراطوری عثمانی حکومت ایران رامحفوظ دارندوباترویج مذهب تشیع جلو سیاست آنرا گیرند . . . تا اینکه آقای‌صدر درآخر اظهار داشتند که عموم علاقمندان باصلاحات باید ازراه گفتن‌و نوشتن درروزنامه ومهنامه بااین آلودگیهاچاره کنند ومردم را ازین زبونیها رهائی دهند .

میگوییم از سال ۱۳۱۲ مهنامه پیمان و از بهمن ماه ۱۳۲۰ روز نامهٔ پرچم‌برای نبرد بااین آلودگی ها قد بر افراشته وگامهای بسیاری برداشته وبادلایل عقلی بیپایه بودن باورهای امروزی رانشان داده است مردان خردمند این موهبت الهی‌را استقبال کرده ومیکنند وباجان ودل سخنان خرد پذیر آنرا میپذیرند وخود را ازتاریکیها به روشنایی‌میرسانند و پیوسته این راه را دنبال کرده وبا عقاید سخیف و بیپایه‌میجنگند. از اینرو میگویم مهنامهٔ پیمان و روزنامهٔ پرچم مردم را اصلاح طلب کرده و میکند و وامیدارد که برادران و هم میهنان را بشاهراه زندگی بخوانندا گر پارهٔ از کسان نمیتوانند دست از باور های خودبردارند و نمیخواهند شکست بخوددهند بیشترنتیجهٔ تلقینات وافسونهای‌پاره ازملایان است که سود شخصی‌را برمصالح مردم برتری

میدهند وخرسندی خدای توانارا نمیخواهند ودست ازپندارهای‌خود برنمیدارند. وقتی که سخن از این آلودگیها و باور های سست بمیان میآید این پیشوایان ورهبران بجای اینکه بخود آیند واز راه رفته‌باز گردند وبمردم دلسوزی نمایند وخدارا خرسندگردانند برروی باور های‌خود ایستادگی کرده ودلیلی که میآورند میگویند راه پدران‌خود را خواهیم پیمود (حسبنا ماوجدنا علیه اباء نا) . میگویم آقایان تا کنون آنچه در راه خرسندی خدا وسود مردم انجام داده اید چه بوده است ؟ دین اسلام که برای شکستن بت‌پرستی بوده انصاف دهید کنون‌شماآنرابچه حالی انداخته‌اید؟ . هزاران بت‌ها ساخته پیروانش را بت‌پرست گردانیده واز مقصود آنمرد خدایی جلو گرفته اید . دین اسلام که‌خردرا بزرگ شمرده‌وبکارانداختن آنراسپرده چگونه سزاست که‌شماخودرا پیشوای‌چنین دینی‌شماریدو گویید عقلهای‌ماناتوانست و نمی‌توان‌آنرارهبرورهنما گردانید؟تعجب است که‌این‌آقایان‌در کشوری باخوشی میزیند وامنیت میخواهند ولی دادن مالیات را ناروا شمارند و مردمانی را که برای انجام کار های توده در ادرات دولتی مشغولند ظلمه خوانند وپولش را حرام دانند ولی کسی که لاقید بوده وغم‌توده را نخورد وبیکار باشد ومفتخوار اورا مؤمن وبا ایمان خوانند وقتیکه سخن ازاصلاح زبان فارسی که زبان ماایرانیان است بمیان آید آنوقت است که اخم کنند ویا وقتی که سخن ازمیهن بمیان آید گویند مردم برای بقا آفریده شده نه‌برای فنااین جهان فانیست . مثل اینان مانند کسی‌است که‌درخانه نشیند وبآبادی ونگهداریش نکوشد .

حال از این پیشوایان چه انتظاری باید داشت و چگونه باید

امیدوار بود که پیروانشان دارای عقیده‌های درست وخردهای نیرومند باشند وبشاهراه زندگی درآیند. چاره گذشته ازنوشتن و گفتن آنچه بنظر نگارنده میرسد اینست که باید باین پیشوایان نیز چاره کرد، از ایشان نیزجلوگرفت. راهی که‌بنظر میرسد همان راهی است که پیمان نشانداده باید یك کنگرهٔ مذهبی دراین کشور تشکیل شود ورهنمایان هر فرقه بآنجا خواسته شوند و بباور ها و گفته های شان دلیل هـای استوار خواسته شود کـه از ایـن راه سه نتیجهٔ پائین عایـد این توده خواهد شد:

۱- چون کانونهای پندار بافی ازمیان روند پیروان خودرا درپناه کانونی نبینند وآماده بانداختن پندارهای خودشوند وبایك تکانی‌خرد های‌شان نیرو گیرد واندیشه‌ها هرچه زودتر یکی گردد .

۲ـ چون از رهنمائی این راهنمایان جلوگیری شود نـاگزیر خواهند شدبشغل‌دیگری‌بپردازند ودست ازمفتخواری بردارندوآنچه نسبت بتوده وظیفه دارند انجام دهند .

۳ـ درنتیجهٔ یکی‌شدن اندیشه‌ها وازمیان رفتن پندارها«یکدین ویك درفش» که همان راه پیمانست پدید خواهد شدونام خدا بلندتـر خواهدگردید .

تبریز - محمدتقی فروتن

پیمان: آن‌سخنانی را که صدر یا مانندگان او در بارهٔ دین میگویند ازروی بینشی نیست و نتیجه‌ای از آن نمیخواهند. روشنتر بگویم : راستی را در پی رستگاری مـردم نیستند ، راستی را از بت پرستی بیزار نمی‌باشند . سخنانیست میگویند و روزگار بسر میبرند .

سخنانیست بزبان میدارند و دلهاشان از آن آگاه نمیباشد.

داستان آنان بی‌مانندگی بداستان آن دریوزه گرد نیست که در زمستان سرد ، باتن لخت ، لرزان و چایان ، بدرخانه‌ها می‌آمد وپول و نان میخواست ، مردم دلشان بحال او سوخته چیزهایی میدادند. یکروز مردی او را بدرون خواست و یکدست رخت بتنش پوشانید و روانه گردانید ، ولی فردا اورا در کوچه دیگری دید که باز لختست و باز می‌چاید و میلرزد و آنگاه دانست که لختی سرمایه کار اوست.

این کسان نیز حالشان همانست. گفتگو از گمراهی مردم و گله و ناله از آن سرمایه کارشان میباشد ، و اینست هیچگاه براستی درپی رستگاری مردم نمیباشند. بلکه از چنان کاری بیزار هستند. بهمان دلیل که نه‌سالست ما با پندارها نبرد میکنیم و اینهمه رنج برده ایم آنان نه‌تنها نزدیك نمی‌آیند، از دور ایستاده دشمنی نیز میکنند.

اما در باره کنگره ، آری برای آنکه بهانه‌ای برای کسی باز نماند باید یکروزی در ایران چنان کنگره ای برپا گردد و همه پیشوایان کیشها از سنی وشیعی و شیخی و کریمخانی و متشرع و بهایی و صوفی و علی‌اللهی و اسماعیلی و مسیحی و جهودی وزردشتی که در ایران هستند بآن خوانده شوند که هر کس بیاید و کیش خود را باز نماید و دلیلهایی که دارد بگوید که دانسته شود چیست و چه حالی دارد. ما باید باینان بگوییم : بیایید شما کیش خودرا بستایید که اگرپایه استواری دارد و پایه رستگاری جهان تواند بود مردم همگی کیش شما را بپذیرند و اگر نتواند بود شما آن‌را رها گردانید.

ما امروز همین کار را میکنیم ، بارها درپیمان می‌نویسیم که‌هر

سخنی دارید بگویید . بارها بکیشهاشان ایراد گرفته میگوییم: پاسخ این را بدهید . برای بریدن بهانه ها از هیچ کوششی باز نمی ایستیم . خوانندگان میدانند که ماتا کنون بیکایك کیشهای شیعی و شیخی و بهایی وصوفی وباطنی وعلی‌اللهی وهمچنین بصوفیگری وبفلسفه و به خراباتیگری ایراد های زباندار وروشن گرفته‌ایم . می‌دانند که درباره امام‌ناپیدا چه دلیلهای برنده ای یاد کرده ایم . به آسانی می توان گفت : «راستیها بیکبار روشن گردیده و جا برای گمراهی کسی باز نمانده» . درنتیجه همین روشن شدن راستیهاست که صد ها کسان رو بسوی‌ما آورده ویا کدلانه پشتیبانی و یاوری می‌نمایند. ولی از آنسوی پیشوایان کیشها چون از آن راه نان میخورند بآسانی‌دست برنمیدارند واینست خودرا بناشنیدن‌میزنند ویا ازدور ایستاده تنها ببد گویی بس میکنند . برای چاره بدرد اینهاست که باید کنگره ای برپا شود که همگی‌بآنجا خوانده گردند ودراین بارها پرسشها ازیکایك ایشان‌برود که دیگرراه گریزی‌برای ایشان باز نماند . این‌یکی از کارهاست که‌ما می‌خواهیم وبیاری خدا آنرا بکارخواهیم زد .

کنگره برای همینست . نه‌آنکه مادرشناختن راستیها بجایی نرسیده ایم وچنین میخواهیم که پیشوایان کیشها راگرد آوریم و از آنان در این راه سود جوییم . چنین گمانی نباید برد . زیرا گذشته از آنکه مارا چنان‌نیازی نیست‌آن پیشوایان درخورچنین کاری‌نمیباشند و کمترین بهره‌ای را دراینزمینه ازگرد آوردن آنان نخواهیم برد . آقای‌فروتن نیزخواستش همینست .

نادرشاه و پیکرهٔ او

چندی پیش در روزنامه های تهران گفتگو ازنادر شاه بمیان‌آمد وبرخی از این پادشاه غیرتمند بدگفته بودند . یکی از بیچارگی های ایرانیان اینست‌که تاریخ خودرا نمیدانند .

نادرشاه نیکیهای بسیاری بایرانیان‌کرده وسزا نیست‌که کسی ازو بدگویی نماید، هنگامیکه این‌کشور بدست افغان وعثمانی و روس افتاده واز آنسوی ازهرگوشه کشوریك گردنکش دیگری برمیخاست وآشوب ونابسامانی ریشه مردم رامی‌کند اینمرد بایکمردانگی ودلیری بکاربرخاست ودر سایه دلیری وکاردانی آشوب ونابسامانی راکنار زد، و کشور را ازدست افغانان وعثمانیان وروس بیرون آورد . آنگاه باندیشه بزرگ دیگری افتاده خواست کارهایی کندکه در آینده هم ایرانیان آسوده باشند . این بودکه ازیکسو بیرانداختن‌کشاکش بیهوده سنی وشیعی‌که مایه آن‌همه خونریزیها گردیده وملیون ها دختران پاکدامن ایرانی را ببازار های استانبول وصوفیا وبلگراد کشیده بود ازمیان براندازد . این شنیدنیست‌که یك نادر بیسواد بیهودگی این کشاکش را می دانست و زیان های بسیار بزرگ آن را بدیده می‌گرفت . ولی ملایان که‌خود را پیشوای دین ورهنمای زندگانی مردم میشناختند اینها را نمیدانستند وبدیده نمیگرفتند .

درهمان زمان نادر چند صد هزار از زنان و دختران ایرانی را دستگیر کرده بنام کنیز بعثمانی برده ودربازار های استانبول وصوفیا و بلگراد ودیگر شهرها فروخته بودند که یکی از ایستادگیهای نادر شاه برسر باز گردانیدن آن زنان ودختران بود . ولی ملای نادان هرگز پروای اینها نمیداشت وچنین می‌گفت : «تولی وتبری از فروع دین ما است . ما نمیتوانیم ازآن دست برداریم» . مردك پست نهاد از زبان

درازی‌بردگان هزار ساله که نتیجه آن ریخته شدن هزارها خون و بکنیزی افتادن صدهزارها دختران وزنان می‌شد لذت می‌برد وازبیخردی وسبکمغزی این را یك «عبادتی» برای خدا میشمرد وهنگامی که نادر گفتگو ازبرداشته شدن «لعن وسب» می‌کرد بنام هواداری از دین در برابر او می‌ایستاد . ببینید آن مرد درس ناخوانده چه میخواسته و این آخوندهای درس خوانده پوچ مغزچه میخواسته اند .

آن روز برسر اینکه «تولی وتبری» از «فروع» دهگانه کیش ماست آن ایستادگی را مینمودند وصد هزار ها دختران را بدستگیری و زبردستی‌می‌انداختند ولی امروز باصد پررویی دربرابرما می‌ایستند ومی گویند : «اینها که دراصل دین نبوده» یامیگویند : «اینهاکار عوامست امامان مانفرموده‌اند» .

آن همه کتابهایی که مجلسی وجزایری ومرعشی‌ودیگران نوشته‌اند وآن «لعنت نامه» که نصیرالدین توسی ساخته و آن «زیارت عاشورا» همه را فراموش می‌کنند ومی گویند : «اینها کار عوام است» . یکی نمی‌گوید : بعوام اینها راکه یادداده ؟!.. خوب گریزگاهی پیداکرده‌اند. درتوی گمراهیها ونادانیها درمی‌غلطند وشما هرایرادیکه بگیرید خواهند گفت : «این دراصل دین نبوده» دین را تماشا کنیدکه هیچ مرزی و سامانی نمیدارد . دین را تماشاکنیدکه گریزگاه همه گمراهان گردیده . اگر اینها دراصل دین نبوده پس آن پافشاریها که تاکنون علماتان و خودتان نموده‌اید برای چه‌بوده ؟!.. پس گناه آنهمه خونها که ریخته‌شده و پرده‌ها که دریده گردیده بگردن کیست ؟!..

شگفت اینجاست که هنوز هم اینها گناه نادر را نیامرزیده‌اند. هنوزهم اورا بیدین می‌شناسند وپادشاهان صفوی‌را «حامی‌دین» میشمارند. هنوز هم پی‌بنافهمی ونادانی خودنبرده‌اند

ازنادرشاه «نگاره‌ای» (تصویری)دردست است که یکی ازفرانسویان گویا درزمان خود آنشاه نگاشته است ومابنام ارجشناسی از آن پادشاه غیرتمند این نگاره را درپیمان می‌آوریم ـ نگاره های دیگری از نادر شاه بیکبار پنداریست .



نادرشاه افشار

دین و سیاست

یکی از یاران بنزد من آمده چنین میگوید : « فلان ملا مرا دیده گفت : بیایید باهم باشیم. من میخواهم دین‌را اصلاح کنم. میخواهم آن را از سیاست جدا گردانم. »

گفتم : آن ملا از بیدینان- یا بهتر گوییم از کسانیست که جدایی میانه دین وبیدینی نگزارند . این کسیست که چندی پیش دست بدامن شاعران‌زده ستایشگر آن ستایشگران بی‌آبرو بود. کنون در این گرفتاری های ایران چون می بایست کسانی هم باستواری بنیاد کیشهای پراکنده کوشند و مردم گمراه را گمراهتر گردانند باو نیز فرصت رسیده که سخنانی بیرون ریزد وبهوس «اصلاح دین» افتد. برای اینکه اورا نیك شناسید داستانی را یاد می کنم :

سه‌سال پیش شبی در جایی میهمان بودیم و او نیز آمد، وچون مرا دید بسخن بسیار درازی پرداخت بدینسان : من نوشته های شما را خوانده‌ام شما مردم‌را بنیکی و پاکی میخوانید. اینگونه « نداها» که در جهان برخیزد کسانیکه آن‌را با احساسات وامیال خود موافق یابند می پذیرند وآنانکه موافق نیابند نمی پذیرند. اینها همه فرق ساختمان مغز است . سپس دلیل آورده چنین گفت : هنگامیکه پیغمبر اسلام برخاست و مردم را بتوحید خواند گروهی آن‌را پذیرفتند و از بت پرستی‌دست کشیدند. ولی یك یادوقرن نگذشت که همان پیروان او بت‌پرست گردیده از خود پیغمبر، و خاندان او بتها ساختند.

نزدیك بسه ربع ساعت اینها را می‌گفت، و چون همچنان بسخن دنباله میداد من ناگزیر شده گفتم : « آخر در جایی بایستید تاپاسخی شنوید. شما این سخنان را از روزنامه ها برداشته اید. اینها آموزاکهای

فلسفه مادیست . فیلسوفان مادی چون آدمی را جز این تن سترسای مادی نمی شناسند و به «خرد» یا «روان» بآن معنی که در دینهاست باوری ندارند از اینرو سرچشمه فهم و اندیشه و دریافت آدمی‌را همان مغز مادی او می شمارند و جداییهاییرا که در میان آدمیانست نتیجه جداییهایی در ساختمان مغزی دانسته از اینجا دو نتیجه می گیرند : یکی آنکه در جهان نیك و بدی نیست کسانی یکچیزی را باساختمان مغزی و بادریافتهای خود سازگار می یابند نیك می‌شمارند و دیگرانی آن رابا ساختمان مغزی و بادریافتهاشان‌سازگار نمی‌یابند بد می‌دانند. دیگری‌اینکه آدمیان نیکی پذیر نمی باشند وپند و اندرز را درآنان هنایش نتواند بود.کسیکه یکسخنی‌را می گوید ویکراهی را می‌نماید تنها یکدسته آنرا بادلخواه خود موافق یافته می‌گروند ودسته های دیگر ازآن روگردانند.

از همینجاست که مادیان کوششهای برانگیختگان را درباره نیکی جهان بیهوده می‌شمارند و بآنها ارجی نمی گزارند.

اینسخنان راکسانی درکتابهای اروپایی دیده و بی‌آنکه بفهمندازکجاست و چه‌نتیجه‌ای داردترجمه‌کرده و درروزنامه ها بچاپ رسانیده اند. شما نیز بی‌آنکه بفهمیدچیست وازکجاست فراگرفته و باچیزهای دیگری در هم آمیخته و برای خود سرمایه گردانیده اید و بدینسان باآب وتاب برای ما باز می‌گویید.

ازاین گذشته، شما نافهمیده پیغمبر اسلام را «تخطئه» کردید . بگفته شما آن پاکمرد این چیز ها را که می‌سرایید نمیدانسته و رنج بیهودکشیده، وکوششهای‌او نیز جز نتیجه اندکی نداده.

ازاینسخنان درماند . ولی بجای آنکه بنافهمی خود خستوان گردد و پشیمانی نماید چنین گفت : « من اینها را از قرآن برداشته ام . انك لا تهدی من احببت » من دیدم گمراهی اوبیشتر از آنست که جای گفتگو باشد و بخاموشی گراییدم . ولی او بخاموشی نگرایید، وچون

ما در پیمان از شاعران بد نوشته بودیم این بار نیز از آنراه درآمد و بسخنان بسیار درازی پرداخت : برایش سختی پیش آمده بوده. زمین بالا آمده و آسمان پایین افتاده اورا درمیان خود می‌فشرده‌اند،خردش می‌کرده اند ، چاره جزخودکشی نمانده بوده ، میخواسته خودرابکشد، ناگهان دست یازیده از میان کتابها دیوان جامی را برداشته و همینکه بازکرده یکقصیده‌ای آمده و از خواندن آن از دلتنگی بیرون آمده و ازخودکشی خودداری کرده . این داستان دروغ را باآب و رنگ بسیاری می‌گفت و شعرهای آن قصیده را میخواند، و مثنوی و دیوان حافظ را « تالی قرآن» می‌نامید. چند بارگفته شد ما برای اینسخنان نیامده‌ایم . من‌گفتم : اینها را کنفرانس دهید . چون‌گوش نداد ناگزیر شده ما از نشست برخاستیم‌که هنوز میزبان ازما گله‌مند است .

آنشب در آن نشست جز از میزبان (آقای حیدری) آقایان ملك‌نژاد و فیضی و شیشه‌گر و همچنین آقای ابراهیم نوشین بودند . چون این‌گواهان هستند از یاد آن باز نایستادم .

کسیکه اندازه فهمش آنست که بدآموزیهای فلسفه مادیرا می گیرد وبیپایی آنها را نمی‌فهمد وبدستاویز آنها کوششهای دینی رابیهوده میشمارد ، و اندازه دینداریش اینست‌که دیوانهای شاعران را باقرآن بیکرشته می‌کشد ـ چنین‌کسی دم از «اصلاح دین» می‌زند. ببینید کار دین بکجا رسیده . ببینید تا چه اندازه خوارو پست گردیده‌که بدست ایشان افتاده .

از آنسوی شما نیك میدانید که دراین چندسال‌ما درپیمان‌گفتگو های بسیاری از دین کردیم وآن‌را بیك‌زمینه بسیار روشنتر ووالاتری آورده بنیاد بس‌استواری برایش نهادیم . مادین‌را نه‌تنها باخرد ودانش سازگار گردانیدیم آن را بجایگاه والاتری از دانشها رسانیدیم . این دربارهٔدین راستین‌بود . درهمان هنگام بکیشهای ایناں دهها ایراد گیرنده

شمردیم وبیپایی آنها را روشن‌گردانیدیم . پارسال درشماره های سال ششم پرسشهای پیاپی از اینان کردیم.

اینان هیچ‌بروایی ننمودند. نه بآن دین راستین گراییدندوهمراهی نشان دادند ونه‌باین ایراد های پیاپی پاسخی دادند . آیا این دلیل‌بیدینی آنان نیست ؟!..

کسی اگر دیندار است ناگزیر درپی راستین آن خواهدبود و هیچگاه بیکچیز های پوچ و تباهی گردن نخواهدگزاشت . اینان اگر راستی‌را دین داشتندی بایستی یا بگفته های ما پاسخ دهند ویا آنها را بپذیرند که هیچ‌یکی را نکردند.

اگر راستی را خواهیم آنان از اینراه نان میخورند و اینست در بند راستی یاکجی آن نمی‌باشند . آنان پیش خود چنین می گویند: « این دستگاه هرچه هست باشد . بما نان میدهد و باید تا می‌توانیم رهایش نکنیم. »

مردك باتن درست وگردن ستبر، بجای آنکه دریك دیهی‌بکشت وکار پردازد ، و یا در بازار دادو ستد کند، ویادر اداره‌ای‌کار گیرد، از بیدردی و بیدینی باین پیشه پرداخته که بگمراهیها نام دین دهد و آنهارا پیاپی بکوششها کشد و ازاینراه نان خورد وپول اندوزد.

اینان یك‌گروهند و این پیشه آنانست. چنانکه یك بناء ، یایك کارگر ، یا یك‌نقاش آماده است‌که اگرکسی کاری داشت و بسراغش آمد ازوءمزدی‌گیرد وبکارش پردازد ، اینان نیز آماده‌اند اگر خواهانی بود مزدی‌گیرند وبدلخواه اوگفتاری رانند و سخنانی بیرون ریزند. این کار چندان بداست که من بآسانی نمیتوانم بدی آن‌را برشته نوشتن کشم . مردم‌باین چیزها آموخته‌اند و بدیش را در نمی‌یابند. اگرکسی از بیرون آید و از این داستان آگاه گردد آن خواهد توانست بدی این را دریابد.

اینکه گفته : « میخواهم دین را از سیاست جدا گردانم» بهتر است ازو بپرسید: « سیاست چیست ؟!.. چگونه میخواهید دین رااز آن جدا گردانید ؟!..» اگر اینها راپپرسید خواهید دید که درماند و پاسخی نتوانست . زیرا اینها را هیچ نبندیشیده . آن سخن ازخود او نیست. از کسان دیگری‌شنیده وطوطی‌وار یاد گرفته بی‌آنکه معنایش را بفهمد.

اینك ماگفته اورا معنی کنیم : سیاست چیست ؟!.. سیاست همان کارهاییست که ما بنام «سررشته داری » یادمی‌کنیم . سیاست همه آن کارهاییست که برای راه بردن کشور و نگهداری آن دربایست‌است . فرمانروایی ، برپا کردن اداره‌ها، گزاردن قانونها، گرفتن‌سپاه، کوشش بآبادی شهرها، بهم‌بستگی باهمسایگان ، جنك بادشمنان و اینگونه کارها، اینهاست که سیاست میخوانیم.

کنون اگر شما اینهارا ازدین (ازدین اسلام که خواست آنانست) جدا گردانید چه‌می‌ماند؟!.. چند باوری از کج و راست و نماز و روزه و دعا وحج ونذر و تسبیح و استخاره و زیارت باز می‌ماند، ومعنایش آن میشود که یکمردمی کاری بکشور و آبادی آن ندارند، و در بند جداسری و آزادی نباشند، و آرزوی‌پیشرفت‌نکنند، و رشته قانونگزاری را بدست خود نگیرند ، و همه اینها را به بیگانگان باز گزارند ، و خودشان‌سر بپایین انداخته تنها بنماز و روزه و آن کار هاییکه شمردیم پردازند .

اینست معنای آنکه سیاست از دین جداگردد. اگر فلان ملا این معنا را نمی داند ما میدانیم . این نتیجه بسیار شوم است که از چنان کاری بدست‌آید. اگر آنان ازبیدردی این‌را بد نمی شمارند ما میشماریم

از آنسوی این‌کار در باره اسلام انجام‌گرفته و نیازی برنج فلان ملا نمانده. از سالها اسلام سیاست خودرا بیکبار از دست داده وجز از نماز و روزه و اینگونه کارهایش باز نمانده.

زیرا خلافت که بنیاد سیاست اسلام است برانداخته شده. جهاد که یك پایه بزرگی از آن میباشد ازدیرزمان فراموش گردیده . قانونهای اسلامی از کار افتاده و امروز در بیشتر جاها قانونهای اروپایی جانشین آنها گردیده . مسلمانان بهمبستگی دینی را کنار نهاده هرنژادی جداگانه کشور و توده‌ای پدید آورده‌اند و هر یکی جز بنام نژاد خود زندگی نمیکنند و جز سود نژاد خودرا نمیخواهند.

اینها که پایه‌های سیاست اسلام بوده بیکبار از میان رفته وشما چون نیك اندیشید دینداران هیچگاه اندوه این‌را نمیخورند و دربی باز گردانیدن اینها نیستند و هر یکی از آنان دین را جز همان کارها که شمردیم نمیدانند، بلکه اگر کسانی دربند سیاست بودند، (مثلا بجداسری وآزادی کوشیدند) این‌کار ایشان را بیرون ازدین میشمارند ونکوهش و بدزبانی می‌نمایند.

روزگار ما روزگار آرمانست . امروز هرتوده‌ای برای‌خود آرمانی می‌دارد . امروز توده‌ها را آرمانها راه می برد. شما نیك اندیشید که آرمان مسلمانان چیست. نیك اندیشید تا راستی گفته‌های مارا دریابید.

امروز مسلمانان درهر کجا که هستند بیش از این آرزویی ندارند که مسجد و قرآن و نماز و روزه را از دست آنان نگیرند، و راه حج را بروی آنان بازدارند، و به عید های اسلامی از فطر و قربان و مولود ومبعث پاس داشته اداره هارا ببندند ، و شبها دررادیو ها قرآن بخوانند، و بارگاهها وگنبد ها که درهر شهری می‌دارند برپا بماند، در روزنامه ها گفتار ها در ستایش اسلام نوشته شود ، و علما کتابها پردازند ودلیلها به‌راستی اسلام یاد کنند، وهر اختراعی دراروپا شد یا هرکاری در جهان پیش آمد یك آیه ای ازقرآن یا یك حدیثی از پیغمبر پیدا کنند که آن‌را ازپیش آگاهی داده . آنچه بیش از همه مایه‌خرسندی مسلمانان‌میشود آنست که هرزمانی یکبار، یکی ازشرقشناسان

اروپا ستایشی از اسلام و از بنیادگزار آن کند ویك گفتاری یاکتابی نوشته بچاپ رساند.

اینهاست آرمان مسلمانان در همه جای جهان، و جز اینها همه‌چیز را فراموش کرده‌اند. نه در اندیشه آزادیند، نه یادی از خلافت میکنند، نه‌پروای گرفتاریهای خودرا می‌دارند. علمای اسلام که ده‌هزارها هستند جز آنچه گفتیم نمی خواهند و خود نیز بیش ازاین کاری‌ندارند که‌در گوشه‌ای نشینند و عمر بافقه واصول بسر دهند.

آن کشورهاییکه از اسلام‌بدست‌بیگانگان افتاده مسلمانان درآنجا بدو دسته‌اند: یکدسته آنانکه پابسته دینند وهوای آن می‌دارند . اینان کارها و آرزوهاشان همانهاست که شمردیم و هیچگاه بگفتگویی‌ازآزادی کشور خود نمی‌پردازند، بلکه آنرا یك کاری بیرون از دین دانسته و خودرا کنار می‌گیرند . دسته دیگری آنانکه پابستگی بدین نمیدارند و آزادیخواهند . اینان بتلاشهایی درراه آزادی کشور خود بر میخیزند و بیش یاکم جانفشانیهایی می‌نمایند.

کوتاه سخن آنکه آزادیخواهی و کوشش بزندگانی توده‌ای و دلبستگی به‌آبادی‌کشور ازدینداری‌جداگردیده و درهرکجا آزادیخواهان جز ازدینداراننند .

عربها که اسلام از میان ایشان برخاسته امروز جنبشهایی‌که می کنند بنام نژاد است نه بنام دین . در میان آنان نیز آزادیخواهی با دینداری روبجدایی نهاده .

مثلا در بغداد یکدسته‌ای بنام « جمعیت الهدایة الاسلامیه » بنیاد یافته . آیاخواست این‌جمعیت اسلامی چیست؟. بچه‌کارهایی می‌کوشد ؟.. این جمعیت کارش آنست که درعیدهای اسلامی - بویژه درعید مولود- جشنهاگیرد و هرسال درماه ربیع‌الاول یك‌کتابی بچاپ رسانیده پراکنده گرداند که در آن کتاب بیش از هفتاد یاهشتاد تن هرکس گفتاری

می‌نویسند ، وشما اگر آن گفتارها را بخوانید خواهید دید همگی آنها جز درستایش اسلام و بنیادگزارآن نمی باشد. یکی از معراج سخن‌رانده و دلیلها برای آن آورده . دیگری سودهای روزه را نوشته . سومی « اسرار حج » را برشته کشیده . چهارمی از بدی حال عرب‌درزمان جاهلیت وازتکانی که اسلام بآنان داده بگفتگو پرداخته.

همه گفتارها ازاینگونه است و شما از اینجا بخواست جمعیت و زمینه کوششهای آن بی‌توانید برد ، اینها پروایی بگرفتاریهای امروزی کشور های اسلامی را ندارند آن را نمیدانند وغم‌آن‌را نمیخورند. این نمونه‌ای از حال‌عرب واسلام میباشد.

این یکداستانیست که اینان (این دینداران ، این مسلمانان) از دین برای امروزنتیجه‌نمی‌خواهند. بگمان اینان یکدینی همینکه‌در سرچشمه خود راست بوده همان بسست‌وکسانیکه بچنان دینی‌بگروند رستگارند ودر آن‌جهان به بهشت خواهند رفت. دین‌را این می دانند وبرای همین می دانند ، اینست تلاش می‌کنند که راستی و درستی اسلام را در سرچشمه خود نشان دهند و پس ازهزارو سیصدوشصت و اند سال تازه میخواهند معراج را به‌مردم بپذیرانند.

همین دلیل است که معنی دین‌را نمیدانند . دین باین معنی که می‌فهمند یکچیز بیهوده است . ما درجای دیگری این زمینه را روشن گردانیده گفته‌ایم که باید دین را درکار وزندگانی مردم جست. دین‌آنست که امروز مردم را ازاین پرا کندگیها وگمراهیها رها گرداند ویکراه زندگانی خردمندانه بآنان‌نشان دهد. اینکه مسلمانان امروز بدینسان خوار وزبون گردیده اند و بدینسان به‌پستیها گردن نهاده‌اند همین دلیل است که‌دین ندارند دلیل است که آنچه‌میدارند دین نیست. دلیل‌است که اسلام از میان رفته وآنچه که امروز بااین نام خوانده‌میشود جز دستگاه‌شومی نیست که مایه گرفتاری شرقیانست.

اگر چنین است که‌راستی یکدینی درسرچشمه خود بس باشد پس

چه ایرادی بدین مسیح یابدین موسی یابدین زردشت توان گرفت ؟! . .
مگر آنها درسرچشمه خودراست نبوده ؟!.

امروز مسلمانان گمراهتر وزبونتر وآلوده تر ازمسیحیانند ودراین
باره چندان جدایی از زردشتیان وجهودان نمیدارند. پس چگونه میتوان
گفت که آنان گمراهند واینان رستگار میباشند؟!. ازچه راه چنین جدایی
درمیانه آنان واینان توان گزاشت ؟!.

ازسخن خود دور نیفتیم : در اسلام سیاست از دین جداگردیده
وآنچه بایستی بشود شده و نیازی بکوشش فلان آخوند نافهم نمانده ;
بلکه اگراز ایران گفتگو کنیم دراینجا در کیش شیعی دین نه تنها از سیاست
بلکه از بسیار چیزهای دیگر جداگردیده : پیروان این کیش نه تنها به
کشور وتوده ارج نمیگزارند وسربازی نمیروند ومالیات دادن را حرام
میشمارند وبا دولت وکارهای آنان همیشه دشمنی وکارشکنی نشان میدهند
اندازه گستاخیشان بآنجا رسیده که بدیگران که در راه کشور کوششهایی
می کنند از بدگویی وریشخند باز نمی‌ایستند ، گذشته از اینها بپایاهای
خانه داری نیز پشت پا می‌زنند وبآینده خود وخاندانهاشان نیز پابندی نشان
نمیدهند . من برای این یك گواهی یاد کنم:

امروز مردمان جهان بجان هم‌افتاده اند وسخت می‌جنگند. توده های
بزرگ از آلمان وانگلیس وژاپون وروس وآمریکا وایتالیا باهم در
نبردند وهر دسته‌ای میخواهند آن دیگران ر ازمیان برده رشته جهان
را بدست خودگیرند ودراین راه تلاشهای سختی را بکار میبرند. توده
های کوچکتر دیگر سخت هوشیار وبیدارند که دراین کشاکش کشور
خود را از دست ندهند ولگدمال نگردند . از آنسوی امروز برای
خاندانها دوبیم بزرگی درپیش است . یکی بیم بمب وگلوله ودیگری
بیم کمی خواروبار وگرسنگی . زیرا باندك پیش‌آمدی یکشهری میدان
بمب باران تواند بود وخاندانها گزند و آسیب توانند دید . نیز بسه

اندك پیش‌آمدی خواروبار نایاب گردیده گرسنگی نمودار تواند گردید.

هر مردمی ازیکسو دراندیشه کشور وسرزمین خود میباشند واز یکسو هر مردی اندیشه آینده خاندان خود را می‌دارد . ولی پیروان کیش شیعی نه‌تنها پروای کشور نمیدارند و آشکاره از آن بیزاری می جویند دراندیشه خاندانهای خود نیزنیستند وشما دیدیدکه سه‌ماه پیش از این همینکه ارز آزاد گردید در یکزمان کمی بیست ویکهزار تن از مشهد واردبیل وتبریز و اسپهان وشیراز بتهران ریختند و پاآوندی به ۱۴۰ ریال ارز خریده روانه عراق گردیدند . درچنین هنگامی که در هرساعتی بیم بمب باران تواند رفت وشرط غیرتمندی ومردانگیست که هرمردی از خاندان خود دور نباشد بابی پروایی وبیدردی بسیار خاندان های خودرا گزارده وبزیارت رفتند وما میدانیم که بیشتر آنان ازروزی زن وفرزندان خود بریده ویا پول این وآن را برداشته باین آهنگ روانه شده اند .

تنها این یکداستان نیست ، درجای دیگری نیزگفته‌ایم چون در سال ۱۳۲۵ درایران خشکسالی رخداد وخاندانهای کمچیز دچارگرسنگی گردیدندکه روزانه درهر شهری صدها تن جان می‌سپردند و بیشتر آنان مرده هاشان نیزروی زمین می‌ماند ، درآنسال من درتبریز می بودم و چون کمسیونهایی برای دستگیری ازبینوایان ورسانیدن نان بزندگان و ازمیان برداشتن مردگان برپاشده بود رشته یکی از آنها در دست من می بود وهنوز فراموش نکرده‌ام که باچه سختی پول از توانگران می گرفتیم .

درهمانسال چون زمستان بپایان رسید وراه عراق که بسته می‌بود بازگردید ناگهان هزاران کسان ازهمان توانگران بسیج سفرکردند و روانه شدند. بیاد میدارم کسیکه بدستاویز نداشتن ازنگهداری یك پسر بیکس وبینوایی خودداری کرد وآن پسر ازبی‌پرستاری مرد بااین‌کاروان

روانه گردید وبزیاوت رفت

اینست میگوییم : درمیان اینان دین نه‌تنها ازسیاست ، از غیرت ومردانگی نیز جداگردیده . میباید بآن ملاگفت: رنج نکشید آنچه شما میخواهید بالاتر ازآن بدست آمده.

شما ازهمینجا خواهید دانست بهرچه دولتهای جهانگیر ، از این اسلام هواداری می‌نمایند. این‌اسلام، این کیشها برای آنان بیش ازده‌ملیون سپاه کار میکند . یکدینی که پیروانش را باین پستی رساند که ازآزادی توده ونگهداری کشورچشم پوشیده باصد آسانی یوغ بیگانگان‌را بگردن گیرند چنین دینی برای آندولتها بهترین یاور است .

امروز چند صد ملیون باسرزمینهای سبزوخرم وبار دهی که می دارند برای بندگی‌آماده اند (باآن شرطهاکه گفتیم) . اینست جهانگیران برسر آن بایکدیگر می‌جنگند ، وهریکی هواداری ازاسلام را افزاری برای خود میشمارند .

اینکه هرچند زمان یکبار کتابی از اروپا درستایش اسلام پدید می آید از اینراه است. اینکه ژاپون‌گرایش باسلام نشان میدهد از این راه است :

اسلام تا سیاستی می‌داشت و مسلمانان در بند آزادی وجداسری می‌بودند اینان بیمناك می‌زیستند . ولی اکنون بیکبار ازبیم بیرون‌آمده دلگرم شده‌اند . داستان اینان داستان‌آن مارگیر است‌که ماررا میگیرد ودندانش‌را میکند وافزارکار خود میسازد.

این جدایی اسلام از سیاست تاریخچه دیگری دارد . یك دینی چون زمانش را بپایان رسانید وگوهر خود را از دست داد این نتیجه ها ازآن پدید آید . این دین از دیرگاهان بازیچه ای دردست ملایان ودیگران بوده است‌که بسود خودآن را برنگهایی انداخته‌اند . من یك گواهی برای این یادمیکنم :

در جنبش مشروطه درایران علما پیشگام بودند . یکدسته ازایشان براستی پیشرفت کشور وتوده را میخواستند واز درون دل جانفشانی می نمودند . ولی دیگران خواستشان جز سود جویی نبود وچون معنی مشروطه را نمیدانستند چنین می پنداشتند که در نتیجه کشاکش با دولت جا برای آنان باز خواهد شد ورشته کارها دردست آنان خواهد بود . ولی سپس دیدند یکی ازنتیجه‌های این جنبش ازمیان رفتن دستگاه آنانست . این بود از نیمه‌راه بازگشتند وبا آزادیخواهان دشمنی نمودند، وبرای آنکه دستگاه خودرا نگه دارند دین یاکیش را ازآزادیخواهی ودلبستگی بکشور واینگونه چیزها جداگرفتند .

تاآن زمان دلبستگی بکشور وآزادی آن ودشمنی بابیگانگان‌از دین شمرده میشد . شادروانان آخوند خراسانی وحاجی شیخ مازندرانی بایران وکارهای ایران چندان دلبستگی میداشتند که درکشاکش آزادی خواهان بامحمد علیمیرزا تلگراف پشت سر تلگراف می فرستادند . در التماتوم روس گذشته از آنکه فتوای جهاد دادند خود آماده آمدن بایران گردیدند که درهمان روزها مرگ شادروان آخوندرخ داد وآن کار را ناانجام گزارد .

ولی شاگردان وجانشینان ایشان زیرکانه جدایی میانه کیش و دل بستگی بکشور انداختند چون دیدند بادلبستگی بکشور مردم بمشروطه گراییده از آنان رو گرادن خواهند بود برای نگه‌داری جایگاه خود پیروان را از آن باز داشتند. یکی از ایشان در زمان آخوند کتابی درستایش مشروطه نوشته بوده وسپس آنرابزیان دستگاه خودیافته وبباز گرفتن نسخه هایش کوشیده .

این کاریست که در زمان مارخ داد وما از آن آگاهیم . این نمونه‌ایست که چگونه ملایان دین‌را دکانی برای خود میشمارند و بسود خود آنرا ازرنگی برنگی میاندازند . همچنین نمونه ایست که چگونه و ازچه راه سیاست ازدین جداگردیده.

چیزیکه هست دراین جدایی دین ازسیاست دست دولتهای جهان گیرنیزدرمیان‌بوده وآنان‌نیز بسود خود دراین زمینه کوشش‌بکاربرده‌وچنانکه گفتیم دندان مار را کنده‌اند .

بهترین پرستش خدا این کوششهای ماست

دراین اواخر آقای ضیاء مقدم از مراغه چند بار درباره نماز و نیایش پرسیده اند . چنین مینویسند : « چون آفریدگار پاك راستین‌را شناخته ام میخواهم پاکدینانه او را بپرستم و پاکدلانه بـه نیایش پردازم » .

میگوییم : بیگمان باید خدارا پرستید . بیگمان‌باید درپیشگاهش نیایش وفروتنی نمود . مانیز بزودی اینرا خواهیم داشت . لیکن‌امروز بهترین پرستش خد این کوششهاییست که در راه پاکدینی میکنیم .

بدان ای نیکمرد ، بهترین و گرانمایه ترین چیزی در جهان رستگاری جهانیانست وما چون در اینراه میکوشیم خدا را از خـود خشنود میگردانیم . امروز را کوششی بکرفه تر ازاین نتواند بود .

یك نگاهی بجهان کنید ، آدمیان چسانند و چه میکنند ؟! .

یکدسته بیکبار خدارا فراموش گردانیده خود را ازو بی‌نیاز پنداشته اند ، واین پایان کارایشانست که همچون جانوران درا و گزا بجان هم افتاده‌اندوجهان را ویرانه میسازند . یکدسته‌بت‌پرستیهاو گمراهیهای پست خودرا دین یا کیش نامیده یکدستگاه خدایی میخوانند واین انجام حال ایشانست که صد ملیونها توده های شرقی را بزیر دستی و بردگی غربیان داده‌اند .

جهان چنین حالی را ندیده بوده . چنین گمراهی تیره تا کنون رخ نداده . مابااین گمراهیهامیجنگیم و بآن میکوشیم که مردمان‌را بشاهراه رستگاری باز آوریم . چنین کوششی‌بزرگتر و گرانمایه تر از

هر کاری میباشد.

هر کسی ازما باید اینرا کوشش درزاه خدا شناسد، وخود را ازهوس و کینه وخویهای پست پاك گردانیده شاینده چنین کاری گرداند و چون میکوشد از سختیها روبرنگرداند، و از هایهوی تیره درونان نترسد، وازبد زبانیها بسستی نگراید.

دو باره میگوییم: چاره این گمراهیها با ماست. خدا راه آنرا بروی ما باز کرده. خواست خداهمیشه بادست یکدسته از نیکمردان پیش رود وهیچگاه فرشته ازآسمان فرونیاید.

مامیگوییم: این کیشها ودینها جزبت پرستی و گمراهی نیست وباید از میان برخیزد. باید این گنبدها برافتد. باید جزنام خدا بر زبانها نباشد. باید مردم آیین خدارا شناخته هر کسی بکاری یاپیشه‌ای برخیزد وبه پیشرفت زندگانی کمك کند. باید هر کسی معنی جهان وزندگانی را بشناسد، گوهر آدمیگری را بداند. میگوییم: زندگی برای نبرد نیست وآدمی را بنبرد نیازی نمیباشد. باید بجای نبردآیین همدستی درمیان باشد. میگوییم: این دولتهابااین آرمانها مایه‌ویرانی جهانند بایدهمه برافتند وباید توده‌ها بایکدیگر راه همدستی پویند.

میگوییم: اینجنگ وخونریزی درجهان نتیجه آنست که یك شاهراهی برای زندگی درمیان نیست، نتیجه آنست که بنیادزندگی زورونیرنگ گردیده. اگر جهانیان میخواهند از آن گرفتاری ها رها گردند باید ازاین گمراهی باز گردند و بشاه راه رستگاری درآیند.

میباید اینهارا با پیشانی باز بگوییم. میباید آواز خود را بهمه گوشهابرسانیم. مانخست درایران با کیشهای پراکنده وبا صوفیگری

وخراباتیگری ومانندِاینها روبرو می‌باشیم. میباید بیپایکی‌هر یکی را بهپیروانش برسانیم . برسانیم وجای بهانه برای کسی بازنگزاریم .

بارها گفته ایم مردم بدو دسته اند : پاکان وناپاکان . اینان در برابرراستیها ازهم جدا خواهند گردید . مامیبایدبکوشیم واین‌جدایی را پدید آوریم . خدا داوری میانه ما وناپاکان خواهد کرد وسپس یك فیروزی بزرگی مارا درپیش است .

این جنگ وخونریزی که درمیان دولتهای اروپا درگرفته وآتش آن‌ازاروپا بآسیا وافریقاواقیانوسیه‌رسیده‌باین‌زودی‌پایان نخواهدیافت واین همه آسیب وگزند را تنها یك نتیجه نیکی درپی خواهد بود و آن اینکه اروپاییان بگمراهی خود پی برده این خواهند دانست که نتیجه زور آزمایی دولتها جز ویرانی کشورها نتواند بود ، و چون ما آن روز آماده باشیم خواهیم توانست ازجلو آنان درآییم وهمگی را بهمدستی‌خوانیم ، وخود بیگمانست که خواهندپذیرفت وبایك‌خرسندی وخشنودی براه خواهند درآمد .

ما امروز به نیکمردانی نیازمندیم که خود راستیها را فراگیرند وبفهمند وبپذیرند ، وسپس بنام کوشش در راه خدا آنها را میان مردم رواج دهند وبهر که گمان پاکدلی‌ودرست‌روانی بردندبا اینها آشنا گردانند ، ودر هر کجا باگمراهیها و نادانیها بنبرد پردازند و بکندن ریشه آنها کوشند . این کسانند که بـرای جهان یك کار بزرگی را انجام خواهند داد . این کسانند که نام بزرگی در تـاریخ نهاده پیش خدا پاداش بزرگی خواهند داشت .

گاهی کسانی بریشخند چنین میگویند : مگر پیشرفت جهان

باسخنست . می گوییم : باسخن نیست وما نیز درپی سخن نمی باشیم . پیشرفت جهان باپرا کندن راستیهاست ، باتکان دادن بخردهاست ، با همدستی پاکدلانست ، با کوششهای ایشانست .

مانیك میدانیم که راه کار چیست . این آیین کهن خداییست که هر زمان که نیازی هست یکی برخیزدوراستیها را باز نماید و راستی پژوهان روبوی آورند وراستیها را پذیرفته در راه رواج آنهاهمدستی کنند ، وباکوششهای خود جهان را پیش برند. همه‌پیشرفتها تا کنون ازاین راه بوده وما نیز آنرا می پیماییم . اینها کوشش و جانفشا نیست . سخن وزبانگردانی نیست .

سخن کوتاه میکنم : ما درفش خدایی بدوش داریم و در راه رستگاری‌جهانیان میکوشیم . میبایداینرا نیك شناسیم که‌همارج خود را دانیم وهم‌شرطهای چنین کاری‌را ازدیده دورنداریم . می باید بیگمان باشیم که دراین کوشش فیروزخواهیم بود وخدارا ازخود خشنودساخته بزرگترین پاداشی را خواهیم یافت .

مانباید بکارهای خودبنازیم . نبایدآن را دستاویزی برای‌برتری فروشی گیریم .کارهایی را که بنام خدا وبراهنمایی اومیکنیم چه‌جای نازیدنست ؟.. چه جای برتری فروختنست ؟! . . بایدبخدا سپاسگزاریم که ما را بچنین کوششی راه نموده . دو باره میگوییم باید بزرگی و ارجمندی کار را بدیده گرفته باپاکدلی وپاکیزگی ونیکویی خود را شاینده چنین کاری گردانیم .

آمرزش خواهی

با اینکه گفته بودیم این شماره را تانیمه خرداد بیرون خواهیم داد نتوانستیم واینك آن را درآخر تیرماه بیرون میدهیم .این بار انگیزه‌ای جزگرفتاری خود دارنده پیمان نبوده . روزنامه پرچم چون آغازکارش است بکوشش بسیاری نیاز دارد واینست فرصت بکار های دیگری نمی گزارد از آنسوی ما امروز درایران بداشتن یکروزنامه‌ای نیازمندیم .

ما پاکدینان باهمه کمی شماره مان دلسوز ترین و بینا ترین کسی بکارهای ایران میباشیم واکنون که جهان برآشفته واز هرسوبیم وسختی بکشور ما رومیآورد واز اینسوی مردم بیچاره این کشور خود نمیدانند چکاری کنند وچه چاره برای بیندیشند این برما بایاست که باآنان هم دردی نماییم وپا بمیان گزارده در کارها دست داریم . زیرا گذشته از آنکه درچنین هنگامی ازدلسوزی وراهنمایی دریغ نبایدگفت ماخود از مردم این کشور میباشیم ودرسود وزیان همبازیم واینست نباید در چنین هنگامی خودرا کنار کشیم دربرابر پیشامدها بی‌پروایی نماییم .

برخیها خرده گرفته‌اند که چرا ما روزنامه می‌نویسیم . روز نامه نویسی نه شاینده ماست . راست میگویند ما بااین راهی که می پیماییم نبایستی آواز بآواز روزنامه نویسان اندازیم وبا آنان همراهی نماییم . آنان درکجا هستند وما درکجا ییم . چیزیکه هست امروز پیشامد های روزگار مارا ناگزیر گردانیده که درکارهای زندگانی نیز همبازی نشان دهیم وخودرا کنار نگیریم از آنسوی ما بارروز نامه نیز گاهی در همین راه پیمان می کوشیم وبسیار روز هاست که همان گفته های پیمان را در روزنامه مینویسیم .

هرچه هست نباید پنداشت که ماپیمان را فراموش خواهیم ساخت اساس کار ما پیمانست وآن کوشش راکه مابگردن گرفته‌ایم جز بدست یاری پیمان‌نتواند بود . اما اینکه‌شماره های امسال بدیرمی‌افتدانگیزه آن را نوشتم . چیزیکه هست درحساب جدایی درمیان نخواهد بود ویکسال مهنامه همان ۱۲ شماره است که میباید بخواستاران برسانیم .

در خواست

با این گرانی بی اندازه کاغذ وچاپ جای آن نیست که کسانی بخواهند بهای پیمان رانپردازند . خواهشمندیم آنانکه تاکنون نپرداخته‌اند بیش از این خود داری ننمایند .

سال هفتم اردیبهشت‌ماه ۱۳۲۱ شماره هشتم

بهای سالانه ۵۰ ریال
جایگاه اداره : لاله‌زار ـ کوچه مهران ـ پاساژ بختیاری

پسوندها

۳ـ آك : این پسوند معنی «یکچیزیکه عادتاً بیك کاری میرود» را می‌فهماند . مثلا «خوراك» معنایش «چیزهاییکه عادتاً میخورند» و «پوشاك» معنایش «چیز هاییکه عادتاً میپوشند» است . میگوییم : «جو خوراك آدمی نیست» یا «پوستین پوشاك تابستان نیست» . نه‌آنست که آدمی جو نتواند خورد ، یا درتابستان پوستین نتوان پوشید . آدمی جو تواند خورد ، درتابستان پوستین توان پوشید . ولی عادتاً نمیخورند ونمیپوشند . دراینجاست که جدایی میانه «خوردنی» و «خوراك» و «پوشیدنی» و «پوشاك» روشن میگردد .

لیکن این پسوند درفارسی تنها در دو کلمه بالایی آورده میشود واین بیجاست . باید آنرا بهمین معنی درهمه جابکار برد . مـا درفارسی بچنین پسوندی نیاز بسیارداریم وباید از آن بهره جوییم . برای‌چیست که‌خوراك‌وپوشاك گفته‌شودو کلمه‌های دیگری گفته نشود؟!. اینك کلمه های پایین رابرای مثل یادآوری مینماییم :

آموزاك : چیزهاییکه آموزند (تعلیمات)

داراك : « « دارند (ما اینرا بجای مال‌بکار میبریم ولی پیداست که باآن اندك جدایی میدارد) .

خواناك : چیزهاییکه میخوانند .

نویساك : « « نویسند .

کاشاك : « « میکارند .

اکنون «چاپیدن» در فارسی بمعنی تاخت و تاراج بکار میرود . ولی کلمه بااین معنی ترکیست . ما درفارسی نیازی نمیداریم وبهترامست « چاپیدن » بمعنی چاپ کردن بکار بریم و در آنحال «چاپاك» بمعنی مطبوعات خواهد بود .